

انقلاب مشروطه و ایده دولت ملی در قالب مشروطه سلطنتی:

تأملی در فرجام

چکیده

انقلاب مشروطه بازتاب نخستین حرکت فراگیر ملی در تاریخ معاصر ایران بود که با فراهم نمودن نوعی اجماع عام توانست در گذار از مرزهای هویت سنتی، حرکتی را در راستای دستیابی به یک هویت سیاسی جدید بر پایه نفی استبداد، قانون‌نمایی، استقرار نهادهای مدرن، ایجاد نوعی خودآگاهی تاریخی، دستیابی به ترقی، تحقق آزادی و برقراری مسارات فراهم نماید. در واقع، با ظهور انقلاب مشروطه، علاوه بر ظهور گفتمان‌های هویتی متنوعی که گاه مفاهیم درون‌گفتمانی آنها کاملاً با یکدیگر متعارض به نظر می‌رسید، ائتلافی در سطح ملی ایجاد شد که تجربه جدیدی را بیش از پیش زوی ایرانیان نهاد.

پرسش اصلی مقاله این است که ماهیت درون‌گفتمانی مشروطه چه بود و چه نتایجی به بار آورد؟ فرضیه مقاله این است که رسوخ جدی مفاهیم برآمده از موج اول مدرنیته در زوایای ساختاری جامعه ایران که خود را به صورت مشروطه خواهی آزادی‌خواه و استقرار دموکراسی پارلمانی متبلور ساخت. ابتکارات و نوآوری‌های سیاسی و شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی جدید، موجب شکل‌گیری الگوی مدرن فعالیت سیاسی و جهت‌مندی اقدامات و فعالیت‌های سیاسی با هدف تحدید خودمندی شاه، رفع مظالم اشراف و شاهزادگان، منع دست‌اندازی مالکین به حقوق و آزادی‌های مردم، و تلاش برای تحقق آگاهی، آزادی و برابری بود.

در این مقطع، با ایجاد نوعی دگرگونی سیاسی - اجتماعی متمایز از ادوار پیشین، شاهد شکل‌گیری فرایندهای جدیدی هستیم که عناصر درون‌گفتمانی آن دارای نوعی ناهم‌سنجی، ناهم‌زمانی و عدم انطباق با گفتمان سنتی می‌باشد و انقلاب مشروطه را واجد صفات و خصائلی می‌کند که آن را بتوان «مرز ایران قدیم و جدید» تلقی نمود. مشروطیت، نقطه عزیمت حرکتی است که در آن تلاش برای تحول در نگرش

ها و پنداشت های سنتی و مناسبات ناشی از آن، و در انداختن اندیشه ها و نهادهای مدرن به نحو بارزی
خط تمایزی میان انگاره ها و ایستارهای سنتی / مدرن ترسیم می نماید.

کلیدواژه‌ها: انقلاب مشروطیت، سلطنت، ایران، قانون، آزادی.

پنیر فته شده/در انتظار انتشار نسخه اولیه/ ویر استاری نشده
Accepted/Awaiting Publication/Draft/Version/Unedited

«سرکه ریختیم، شراب شد».

آیت الله سید محمد طباطبایی

«انقلاب مشروطیت»^۱ ایازتاب نخستین حرکت فراگیر ملی در تاریخ معاصر ایران بود که با فراهم نمودن نوعی اجماع عام مانست در گذار از مرزهای هویت سنتی، حرکتی را در راستای دستیابی به یک هویت سیاسی جدید بر پایه نفی استبداد، قانون خواهی، استقرار نهادهای مدرن، ایجاد نوعی خودآگاهی تاریخی، دستیابی به ترقی، تحقق آزادی و برقراری مساوات فراهم نماید. در واقع، انقلاب مشروطیت نقطه عطف رویارویی هویتی ایرانیان با مدرنیته است که از آن به عنوان انقلابی برگرفته از مفاهیم مدرن در تمایز با سپهر اندیشه و هویت سنتی یاد می شود (Bakhash: 1989: 23). مشروطیت، سرفصل جدیدی از تاریخ ایران است که تحولات آن بر تاریخ سیاسی ایران در قرن بیستم سایه افکنده است و بر زبان، مذهب، اجتماع، اقتصاد و سیاست کشور ما تأثیری غیر قابل انکار نهاده است (Ghods, 1989: 8-13).

به همراه تأثیر ایدئولوژیک غرب، تأثیرات اقتصادی-اجتماعی آن نیز در قالب مسائلی نظیر اعمال فشار سیاسی-اقتصادی، تضعیف صنایع دستی، تجاری شدن کشاورزی، آغاز شکل گیری ارتباطات مدرن (نظیر تلگراف)، ایجاد انحصار خارجی، شکل گیری طبقه متوسط شهری، نهادهای آموزشی جدید، ادارات دولتی، تشکیلات نظامی (نظیر قزاقخانه)، تأثیر تعیین کننده ای بر انقلاب مشروطه (استند Abrahamian, 1979: 392-3) 4: جنگ روس و ژاپن در سال های ۱۹۰۴-۱۹۰۵، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تنظیمات عثمانی و تحولات برآمده از موج اول مدرنیته در هند نیز تأثیراتی جدی بر جنبش مخالفین ایرانی که از سال ۱۹۰۱/۱۲۸۰ آغاز شده بود گذاشت.^۲ پس از چند سال از ضعف کشورهای آسیایی، که شامل نفوذ روسیه

^۱ برخلاف نظر برخی تحلیل گران غربی نظیر «آن . کی . اس . لمبتون» که مشروطیت را بیشتر به عنوان یک جنبش اصلاحی در جامعه سنتی می دانند، تصور ما بر این است که انقلاب مشروطیت به واسطه برخورداری از سه مشخصه «خشونت آمیز بودن»، «ناگهانی بودن» و «پر شتاب و تند بودن»، واجد خصیصه انقلاب است؛ زیرا از یک سو تغییراتی جدی در نگرش ها و ادراک اجتماعی به وجود آورد و از سوی دیگر با نقد ساختارهای موجود، زمینه را برای طرح مفاهیم و تشکیلات مدرن فراهم نمود (see Abrahamian 1979: 386- 389).

^۲ برای مطالعه تأثیرات و پیامدهای انقلاب ها و تحولات روسیه، ژاپن، هند و عثمانی می توان به ترتیب به منابع زیر مراجعه کرد:
- Iver Spector . The First Russian Revolution: It's Impact on Asia. New Jersey : Engle Wood Cliffs , 1982
- Richard Storry . A History of Moder Japan . London: 1983
- R.Coupland. The Constitutional Problem in India. London: 1985
- رحیم رئیس نیا. ایران و عثمانی در قرن بیستم. تبریز : انتشارات مینا، ۱۳۸۵.

بودند، هم اینک یک کشور آسیایی دارای قانون اساسی توانسته بود یک کشور قدرتمند اروپایی را شکست دهد. در ایران همانند بسیاری دیگر از کشورها، تصور بر این بود «راز قدرتمندی ژاپنی‌ها در مشروطه بودن حکومت آنها است» (Storr, 1983). انقلاب روسیه نیز امکان انقلاب عمومی را بر علیه پادشاه استبدادی و مجبور ساختن آن به پذیرش قانون اساسی آشکار ساخت (Keddie, 1993: 101).

این انقلاب، نقطه تجلی رویارویی اندیشه‌ها و ساختارهای هویتی سنتی و مدرن در ایران و «سهیم شدن در میراث مدرنیته» است که پیامدهای هویتی آن همواره در یک سده گذشته محل مجادله و مناقشه فکری بوده است. در این مقطع، با ایجاد نوعی دگرگونی سیاسی - اجتماعی متمایز از ادوار پیشین، شاهد شکل‌گیری فرایندهای جدیدی هستیم که عناصر درون‌گفتمانی آن دارای نوعی «ناهم‌سنجی»^۳، «ناهم‌زمانی»^۴ و «عدم انطباق» با گفتمان سنتی می‌باشد و انقلاب مشروطه را واجد صفات و خصائلی می‌کند که آن را بتوان «مرز ایران قدیم و جدید» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۴۱) تلقی نمود. مهم‌ترین وجه اهمیت پرداختن به زوایای هویتی انقلاب مشروطه، فهم تحول ذهنی ای است که با روی برتافتن از «مانوسات گذشته» و روی آوردن به «ارزش‌های جدید» فراهم شد (آدمیت، ۱۳۵۵: ۸۹-۸۸). روزنامه‌هایی نظیر قانون (در لندن)، حکمت (در قاهره)، حبل‌المتین (در کلکته)، شبنامه (در تبریز) و تلقین نامه ایران (در تبریز) به عنوان انتقال‌دهندگان اندیشه‌های روشنفکری، بیش از همه به انتقال تجربیات مدرن متأثر از کشورهای فرانسه، انگلیس و روسیه پرداختند (Bakhash, 1978: 305-306).

در واقع، با ظهور انقلاب مشروطه، علاوه بر ظهور گفتمان‌های هویتی متنوعی که گاه مفاهیم درون‌گفتمانی آنها کاملاً با یکدیگر متعارض به نظر می‌رسید، ائتلافی در سطح ملی ایجاد شد که به طور مشخص سه تجربه جدید را پیش روی ایرانیان نهاد: نخست، رسوخ جدی مفاهیم برآمده از موج اول مدرنیته در زوایای ساختاری جامعه ایران که خود را به صورت مشروطه خواهی آزادی‌خواه^۵ و استقرار دموکراسی پارلمانی متبلور ساخت. دوم، ابتکارات و نوآوری‌های سیاسی و شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی جدید، از یک سو موجب شکل‌گیری الگوی مدرن فعالیت سیاسی و از سوی دیگر، موجب جهت‌بندی اقدامات و فعالیت‌های سیاسی با هدف تحدید خودسری شاه، رفع مظالم اشراف و شاهزادگان، منع دست‌اندازی مالکین به حقوق و آزادی‌های مردم، و تلاش برای تحقق آگاهی، آزادی و برابری بود. سوم، آن که شاهد رشد رسانه‌های جمعی متنوعی در قالب‌هایی نظیر روزنامه‌ها، مجلات، شبنامه‌ها و اعلامیه‌ها هستیم که با این حجم و میزان فعالیت مسبوق به سابقه نبود. بسیاری از این نشریات نظیر ترقی، روح

³. In- commensurable

⁴. diachronic

⁵. liberal

القدس، صور اسرافیل، بیداری، وطن، آدمیت، اتحاد، امید، عصر نو هم در عنوان و هم در مضمون مبین ایجاد تحولی نو در عرصه سیاسی بودند.

گفتمان مشروطه خواهی نقطه عطف رویارویی هویتی اندیش ها و ساختارهای ایرانیان با مدرنیته بود که از آن به عنوان انقلابی برگرفته از مفاهیم مدرن در تمایز با سپهر اندیشه و هویت سنتی یاد می شود. مشروطیت، مرفصل جدیدی از تاریخ ایران قلمداد می شود که تحولات آن بر تاریخ سیاسی ایران در قرن بیستم به افکنده است و بر زبان، مذهب، اجتماع، اقتصاد و سیاست کشور ما تأثیری غیر قابل انکار نهاده است و پیامدهای هویتی آن همواره در یک سده گذشته محل مجادله و مناقشه فکری بوده است. «حمید عنایت» در این باره می نویسد:

انقلاب مشروطه، نمایانگر نخستین مواجهه مستقیم بین فرهنگ سنتی اسلامی و غرب در ایران جدید است. همه کوشش های قدیمی تر در جهت نوسازی، هرچند متضمن تحولات در نظام های حقوقی، حکومتی و اداری بود، به راه ها و حوزه هایی افتاده بود که نمایی مورادوری با ارزش های سنتی داشت. هیچ کدام به نحوی آشکار و اساسی با این ارزش ها معارضه نکرده بودند (عنایت، ۱۳۸۱: ۱۸۵).

اما صرف نظر از این تغییرات مثبت اولیه که بیشتر در حوزه سیاسی رخ داد، در چشم انداز نهایی، مشروطه نتوانست به اهداف کلان خود یعنی تحقق دالتی ملی که در همان قالب مشروطه سلطنتی رایج بتواند زمینه را برای کارکرد صحیح نظام پارلمانی، مسئولیت قوه مجریه، تفکیک قوا، محدود بودن مدت تصدی مشاغل، گردش آزادانه نخبگان و آگاهی عمومی فراهم آورد. به تعبیر بهتر، این انقلاب هرچند توانست به صورتی صاعقه آسا، بسیاری از زوایای روبنایی جامعه را تا حدودی تحت تأثیر قرار دهد، اما نتوانست با درانداختن نوعی آگاهی عمیق اجتماعی، فرایند هویت یابی مدرن را غنا بخشیده و در جامعه تثبیت نماید. حال پرسش اصلی این است که علل اصلی این ناکامی را باید در کجا جستجو نمود؟ آیا می توان با نگاهی متعمق به پدیده مشروطیت، راز اصلی تنش های برآمده از دو گفتمان هویتی سنتی و مدرن که تا به امروز نیز استمرار یافته است را در چارچوب مجموعه عواملی متقن احصاء نمود؟ واقع مطلب این است که در این زمینه آن چه بیش از همه باید مدنظر قرار گیرد، پرهیز از نگاه های تک عاملی، مبتنی بر برچسب زنی مدح آمیز یا ذم قهر آمیز، یا مورد توجه قرار دادن مسئله از منظر ادراک ما در زمان حال است. به تعبیر بهتر، لازمه فهم دلایل انسداد در گفتمان مشروطیت و ترسیم محدودیت های برآمده از آن نیازمند نوعی نگاه چندعاملی است که بتواند با فهم واقعیات متکثر بروز یافته در متن این گفتمان به ادراکی فراگیر و قابل استناد دست یابد.

صورتبندی عناصر گفتمانی مشروطیت

به رغم همه تنوعات ادراکی و روایت های عرضه شده از وجوه هویتی ایرانیان در گفتمان مشروطیت، محورهای اصلی این صورتبندی گفتمانی عبارت بود از:

۱. **ظهور نوعی آگاهی جمعی و اهمیت یافتن حضور مردم.** اهمیت انقلاب مشروطه در آن است که بر خلاف کوشش های پیشین در جهت نوسازی و اصلاح، که بیشتر از درون و توسط «نخبگان سیاسی قاجار» انجام می پذیرفت، محدود به مصلحت گرایی سیاسی و اصلاحات اداری- نظامی نبود. از این رو، نمی توان جریان اصلاح و نوسازی را به عنوان گفتمان سازنده «هویت» تلقی نمود؛ زیرا از پشتوانه اجتماعی و سیاسی در میان مردم برخوردار نبود (دسترسی گفتمانی)، و نمی توان این اقدامات را همانند گفتمان مشروطه به مثابه کنشی اجتماعی و معطوف به ترسیم گفتمان هویتی تلقی نمود که توانسته اند به مفصل بندی هویتی جدیدی با شمولیت و گستردگی عام دست یابند. از ابتدای شکل گیری تا مراحل پایانی انقلاب مشروطیت، علیرغم ائتلاف موقتی اولیه، نوعی تلاش برای تثبیت معانی مورد نظر خود، کسب مشروعیت و مقبولیت عمومی وجود داشت. آنها تلاش می کردند با تثبیت تصورات و پنداشت های خود در ذهن مردم (به مثابه سرز، ها)، اراده عمومی را شکل و جهت دهند. انقلاب مشروطیت حامل رگه های غلیظی از هویت جویی و هویت خواهی ایرانیان در چارچوبی جمعی است که در جریان فعلیت یابی آن این توانایی در مردم ایجاد شد که با به کارگیری نمادها، نشانه ها، و زبانی مشترک به تعامل با یکدیگر پردازند. گفتمانی که توانست که صورت های ادراکی متفاوتی را در یک مضمون واحد پیوند داده و به صورت شعاری واحد مطرح سازد.

۲. **وجه کانونی امر سیاسی:** انقلاب مشروطه، حامل نوعی خراسان عمیق برای واسازی مبانی هویت سیاسی مستقر و درانداختن هویت سیاسی جدیدی بر پایه گفتمان مشروطیت بود. در واقع، از آن جایی که ساختار فکری مشروطه ریشه در شرق (کشورهای مصر، ترکیه و ایران) داشت، متأثر و ملهم از نخستین موج مدرنیته، یعنی «تجدد آزادی خواه» بود که انعکاس گسترده ای در سطح جهان پیدا کرد و در نتیجه آن موجی از انقلاب های قانون گرا و مشروطه خواه ظهور یافت. آزادی خواهی، پیشرفت، نوسازی، ناسیونالیسم، مشروطه گرایی، نفی استبداد، پارلمنتاریسم و قانونگذاری از عناصر اصلی این موج تجدد بودند که در «معنایی آزاد»^۶ مبدل به خواست اصلی مشروطه خواهان ایرانی شدند. آشنایی روشنفکران ایرانی با مدرنیته در سال های شکل گیری مشروطیت، از آن جایی که مبتنی بر یک «خواست سیاسی» برای ترقی مملکت بود، تحولات و دگردیسی هایی را در واژگان، تعابیر و دستگاه مفهوم سنتی ایجاد

6 . freely meaning

نمود. از این رو، چالش های سیاسی دوران مشروطه در عین حال چالشی زبانی برای تعیین مرز معنایی واژگان کلیدی نظیر وطن، ملت، دولت، آزادی، مساوات، عدالت، قانون و حقوق بشر بود. در این وضعیت، چالش های زبانی لایه های متفاوت معنایی کهنه و نو بیانگر انگاره ها و تصورات، علایق و منافع اقشار مختلف اجتماعی بود که به سنگر مبارزات سیاسی تبدیل شده بود. تحولات سیاسی - اجتماعی این مقطع که در مشروطیت بازتاب می یابد، نتیجه بلافصل ورود الگوی سیاسی جدیدی است که در خاک «فرنگ» ریشه دوانیده بود و ما درصدد «گرفته برداری» از آن برآمدیم. به زعم تفاوت ها و اختلاف نظرهایی که در دیدگاه متفکران و پیشروان جنبش مشروطه وجود داشت، یک باور در میان آنان مشترک بود؛ این که الگوی جدید هویتی برآمده از تجدد می تواند بر چرخه معیوب بحران های عظیم و حکومت و دولت در ایران نطفه پايانی بگذارد و تمهیدات لازم را برای شروع دوره ای از پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراهم آرد.

۳. **تصور کلیت نگر از مدرنیته به عنوان ابزار خودآگاهی:** از دیدگاه متجددین، نظر به «جهانشمولی» هویت مدرن و ضرورت اخذ تمدن غربی، «هر ملتی که نخواهد تمدن دوره خود را بپذیرد و از آن اقتباس کند محکوم به زوال است و مقهور ملت های متمدن عصر خود خواهد شد» (جمالزاده و تقی-زاده ۱۳۴۵: ۲۸). آنها بر این تصور بودند که اشاعه مدنیت غربی در سراسر جهان نه تنها غایت محتوم تاریخ است، بلکه این تحول از شرایط «تکامل هیئت اجتماع» و «موجد خوشبختی و سعادت آدمی» است. اصول عقاید آنان متأثر از «تاریخ گرایی» متفکران مدرن، بر این پایه بنا شده که اشاعه مدنیت غربی در سراسر جهان نه تنها امری است محتوم تاریخ، بلکه این تحول «از شرایط تکامل هیئت اجتماع و موجد خوشبختی و سعادت آدمی است. بنابراین شرط فرزاندگی و خردمندی آن است که آئین تمدن اروپایی را از جان و دل بپذیریم و جهت فکری خود را با سیر تکامل تاریخ و روح زمان دمساز کنیم» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۸۳-۲۸۲). متأثر از چنین تصویری، ملکم معتقد است «انوار فرنگی مثل سیل به ممالک اطراف هجوم دادند. هر قدر که ممر این سیل را زیادتر باز نمائیم از فیض ترقی یورویپ بیشتر بهره خواهیم برد» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۹۲-۲۹۱). او در میانه راه پیش روی خود، یعنی «مقلد متقدمین بودن»، «گرفتن سرمشق از فرنگی» و یا آن که «خود مخترع باشیم»، چنین رأی می دهد که نظر به اینکه «در پانصد سال گذشته در صنایع ظاهری» اختراعی نداشته ایم، و راه تقلید از متقدمین نیز در بحبوحه اوضاع جاری بسته شده است، می بایست از فرنگی سرمشق بگیریم.

۴. **محوریت یابی ایده نفی استبداد و رفع سلطه بیگانگان:** فضای استعاری به وجود آمده در گفتمان سیاسی مشروطیت که مبتنی بر «دال هایی» نظیر حریت، مساوات، عدالت، قانون، ملت، ناسیونالیسم بود،

حول دو محور اصلی یعنی نفی استبداد و رفع سلطه بیگانگان می چرخید. مشروطه خواهان با درک دو عامل سلطنت استبدادی و تسلط دول خارجی بر خاک اسلام به عنوان عامل تباهی و بدبختی ملت، تنها راه «اعتلای کلمه حقه» و «علاج کار سلطنت» را در مشروطه شدن دولت و محدود شدن سلطنت و دفع استبداد آن می دیدند. مشروطه طلبان به درستی بر این نکته واقف بودند که «علت العلل» و «تمام السبب» مفسد موجود چیزی جز استبداد نیست، چرا که هرگاه پادشاه خود را در تمام شئون ملت و همه جهات مملکت حاکم مطلق و فعال مایشاء دانست و برای سکنه مملکت در هیچ یک از جهات تمدن ملکی، حق نفی و اثبات و رد و قبولی قائل نشد و حقوق خلق را دستخوش خیالات نفسانیه و پایمال اغراض شخصیه خود قرار داد، هیچ چیزی در جامعه انتظام نخواهد یافت. در نتیجه، مانع اصلی و مطلق و تنها علت اصلی عقب ماندگی ایران را باید در «نقص ترکیب دولت» جستجو کرد، زیرا جمیع ذلت ها و خرابی ها و انقلابات ایران حاصل معایب این دستگاه است. البته هدف اصلی مشروطه طلبان ایرانی نه نفی جایگاه سلطنت، بلکه استقرار قانون و حکومتی قانونمند بود که بتواند دستیابی به آزادی را تضمین نماید. بنابراین، راز واپس ماندگی ایران از کاروان ترقی را باید در ساختار سیاسی کشور ردیابی نمود. ساختاری که مبتنی بر «اداره اختیاری» است نه «اداره قانونی». اداره اختیاری کشور موجب شده است دیوانیان در کار خود مستبدانه عمل کنند، احکام و فرمان های شاه را به میل خود اجرا کنند یا از اجرای آن سرباز زنند. در نتیجه، گردش جمیع امور اغلب موقوف به میل و اغراض وزراء بوده و ریشه معایب حکمرانی در بی قانونی است (قانون، رجب ۱۳۰۷: ۱).

۵. **وجه تأسیسی حکومت و استقرار بنیادهای جدید سیاسی:** در ساخت حکومت قاجار که در آن به ساخت پاتریمونالیستی دولت تعبیر می شود، قدرت خصلتی شخصی، انحصاری و موروثی داشت که از طریق دستگاه دیوانی و دربار اعمال می شد. در نظام سیاسی پاتریمونیا، دولت به عنوان «مایملک و دارایی»^۷ حاکم تلقی می شود و زیر مجموعه های اداری (دیوانی)، که ناکارآمدی، عدم انفکاک و فقدان نهادینه شدن از مشخصه های اصلی آن است، در راستای گسترش سلطه شاه و اعمال قدرت مطلق و نهادینه (دلبخواهانه)^۸ عمل می نمایند. پدرسالاری، فقدان سازوکارهای کارآمد حکومتی، ناکارآمدی نظام ارتباطی و فقدان نهادهایی متشکل از نخبگان از دیگر مشخصه های نظام پاتریمونیا است. از چشم انداز مقوله هویت، مفهوم «رعیت»^۹ مهم ترین مقوله یا شالوده هویت در نظام پاتریمونالیستی است. بر اساس چنین تعبیری از مردم که در برابر مفهوم مدرن «شهروند»^{۱۰} قرار می گیرد، قدرت به صورت یک جانبه و

7. household

8. discretionary

9. subject

10. citizen

با خصلتی سلسله مراتبی در جهت «انقیاد بدن های مطیع» به کار می افتد. مشروطه طلبان ایرانی درصدد بودند با عدول از پارادایم غالب «حقوق رعیت به ذمه سلاطین»، درباره «وظایف سلاطین و حقوق پادشاهان به ذمه رعایا» سخن گویند و با ایجاد «گرمی و محبت بین سلطنت و رعیت»، «تنزلات محسوسه و امراض مزمنه» را رفع نمایند. بر پایه چنین تصویری، دولتی که در چارچوب مشروطیت تحقق می یافت نه صرفاً معادلی در برابر «ترتیبات مبتنی بر قانون اساسی»، بلکه بیشتر مبین نوعی تمایزبخشی بر پایه دو گفتمان سنتی / مدرن و تقابل با مفهوم استبداد و پاتریمونالیسم بود که نوید شکل گیری دولتی مدرن را بر پایه قانین اساسی می داد. به طور کلی، مهم ترین پیامد گذار از نظام پاتریمونالیسم سنتی به صورتبندی جدید سیاسی مبتنی بر مشروطیت، شکل گیری گفتمان هویتی جدیدی بود که در پرتو آن با شکل گیری نوعی ناسیونالیسم و استقرار «دستگاه دولتی» مدرن، بر خلاف دوران پیشین هویت سیاسی نه حول محور «قبله عالم»، بلکه در ارتباط با حدود سرزمینی و جغرافیایی ایران معنا می یافت.

۶. **بازنمایی ایده ترقی و پیشرفت تاریخی و دستیابی به آرمانشهری تاریخی.** بی تردید، انقلاب مشروطه نقطه عطف رویارویی دو گفتمان سنتی و مدرن است که در آن تضاد و رویارویی میان دو الگوی هویتی منتج از آنها قابل درک است. می بایست تحولات برآمده از آن را در «نقطه چرخشی» در گذار از تنگناها و عقب ماندگی های ناشی از نظام هویتی قدیم به نظام هویتی جدید بر پایه مفهوم پیشرفت و ترقی تاریخی دانست. فرایندی که از اوایل قرن نوزدهم آغاز شده بود و در برگیرنده تأسیس نهادها و مبانی اندیشگی جدید در وجوه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جدید بود. آن چه درباره هویت ایرانی در مقطع آغازین شکل گیری مشروطه قابل درک است، این است که آشنایی با اندیشه ها و فرآورده های عینی مدرنیته، موجب تحولی بنیادین در مبانی هویتی ایرانیان و ظهور گفتمانی جدید در تعامل با مدرنیته بود. به تعبیر بهتر، فضایی به وجود آمد که موجب تردید در نظام صدقی گفتمان هویتی مستقر و شکل گیری عناصر هویتی جدیدی حول محور مدرنیته گشت. شتاب حرکت تاریخی در اروپا و کندی آن در ایران موجب بروز «نگرش دوزمانه» شد که در آن فرنگ و ایران هم عصر، تعلق به دو زمانه متفاوت، یکی مدرن و دیگری پیشامدرن شناخته شد. به طور کلی، ترقی معکوس، حرکت قهقرایی، انحطاط، بی هوشی، خواب غفلت و بیماری مام وطن از جمله مفاهیمی بودند که برای تشریح موقعیت ایران در مقایسه با فرنگ به کار می رفت و به نوعی نگرانی فراگیر برای نجات «بیمار شش هزارساله پا به مرگ» تبدیل شد. در این مقطع (۱۲۸۶-۱۲۷۰ ه.ش)، غرب به عنوان منبع اصلی تنش میان گروه های مدافع و ناقد بود و اندیشه های سیاسی غرب در باب حکومت و «آیین مملکت داری» همواره مورد بحث و مجادله فکری-سیاسی بود. در واقع، روشنفکران و نخبگان ایرانی با گرایشهای فکری متفاوت،

نظیر آخوند زاده، مجدالملک، مستشارالدوله، طالبوف، میرزا ملکم خان پذیرفته بودند که ایران در مقایسه با اروپا فقیر، عقب مانده و ضعیف است، و به ناکارآمدی نظام سیاسی موجود به امید دستیابی به امنیت و رفاه بیشتر حمله می کردند. در مشاهدات و گزارش های آنان، اروپا به آرمان شهری مطلوب مبدل شد که می بایست به تدریج جایگزین ناکجاآبادهای بشری شود. در نگاه آنان، حال اروپا، افق آینده ایران گشت و آینده نگری را با کلیت نگری مدرنیته درهم آمیخت. «میرزا ابوطالب اصفهانی» نویسنده «مسیر طالبی»، «میرزا عبداللطیف شوشتری» نویسنده «تحفه العالم»، «مستشارالدوله تبریزی» نویسنده «رساله یک کلمه»، «آقا احمد کرمانشاهی» نویسنده «مرآت الاحوال جهان نما»، از نخستین ایرانیانی بودند که درصدد برآمدند «فضائل عصر جدید» را بشناسند تا بنیان های لازم را برای ارائه «برداشتی نو» و «حرکتی صعودی» بر «سیاق مستحسنه فرنگ» فراهم آورند. مدرنیته نوع تازه ای از گفتار را عرضه می داشتند که پیوسته نوید رهایی از وضعیت عارض شده کنونی و دستیابی به «آرمانشهری فارغ از تعارض» را می داد. نوسازی برای آنها بیشتر به معنای گریز از «موقعیتی بحرانی» بود که با به چالش کشیدن مبانی فکری موجود، جهت گیری های فرهنگی و ساختارهای مادی فضای عمل مناسبی را برای «ترقی» فراهم نمود.

۷. **تأکید بر عقلانیت و آموزش عمومی** مشروطه خواهان عمیقاً متقاعد شده بودند که علت اصلی انحطاط و زوال اجتماعی ایران، جهل مردم و ادراکات کهنه پرستانه آنان است و تنها با دانش علمی است که می توان چنین جامعه ای را از بند خود رها نمود. آنها همانند غالب روشنفکران مدرن عصر محوری ترقی و پیشرفت را «آفتاب طالع شده علم» دانسته و متأثر از نقش محوری فرد در بنیان نهادن مبانی هویتی مدرن و تحلیل عقلانیت در ارتباط با «سویژکتیویته» انسانی، شرط اصلی تمایز آدمی را از دیگر جانداران در این می دانستند که «جویای سبب می شود و از پی اکتشاف حقایق اشیاء بر می آید». متجددین عمیقاً متقاعد شده بودند که علت اصلی انحطاط و زوال اجتماعی ایران، جهل مردم و ادراکات کهنه پرستانه آنان است و تنها با دانش علمی است که می توان چنین جامعه ای را از بند خود رها نمود. به تصور آنها، راه «سعادت و فیروزی بشر» را در این است که «عقل انسانی کلید خواه در آسیا، خواه در یورپا، از حبس ابدی خلاص شود و در امورات و خیالات، تنها عقل بشری، سند و حجت گردد و حاکم مطلق باشد، زیرا آنچه جهان غرب در دانش و فن و جلوه های مدنیت پدید آورده، نتیجه و ثمره دانش تجربی یا علم کسبی است. ملکم به صراحت در «نمره ۱۷» روزنامه قانون «آبادی ایران را بسته به آبادی دنیا و آبادی دنیا را موقوف به انتشار علم می داند». براساس چنین جایگاهی از علم، تنها شمشیر و زبان فیلسوف (به عنوان دارنده علم) است که می تواند «حس های مرده و قوه های پژمرده» یک ملت را بیدار کند و ترقی صرفاً بر پایه «عقول» و «خیالات» مردم استوار خواهد شد. علم است که می تواند با

واپس راندن جهل و ناآگاهی در «روان ناهشیاراجتماع»، که آنان را به نهایت پستی، سلب فطرت آزادگی و تن دادن به هر زبونی سوق داده است، موجب نجات اجتماع شود و «راه خیال ارباب عقول» را در تغییرات و تمديدات و تزديدات» مسائل فقهيه و قوانين ملكيه و مليه باز نمايد چنين ديدگاهي برگرفته از روايت غالب مدرنيته است که در آن با تأکید بر عقلانیت انسانی، «عقل» محور اصلی تجربه هویتی مدرن و معیار اصلی بازسنجی پدیدارهای پیرامونی تلقی می شود. در این تلقی، «اندرزگویی» برای مردمی که در ذمیت و انزاک آنان تغییری ایجاد نشده است و «فواید اتفاق» را درک نمی کنند، اندرزگویی برای «ملتی مرده» است که هیچ کس را یارای گوش فرادادن به ندای بیداری نیست. جماعتی که از «نشئه آزادیت و حقوق انسانی» خبردار نیست بالطبع قادر به اتخاذ تجربه دیگران و فهم هویت آنان نمی باشد. در این فضا «گنگ خرابیده ای» که در گوش مردمان «تمام کر» ندا در دهد، پاسخی در نخواهد یافت.

۸. **حضور علائق و عناصر ناسیونالیستی:** یکی دیگر از عناصر محوری گفتمان مشروطه، تأکید بر ابعاد ملی گرایانه هویت ایرانی بود. در «مکاتیب»، حراید و رساله های آنان، واژه هایی چون «هموطن»، «ابنای وطن»، «مام وطن»، «فرزندان وطن»، «وطن مقدس» و «غیرتمندان وطن» به وفور به کار رفته است. در این مقطع با جعل واژه ملت در برابر رعیت، آن را «جماعتی» دانست که برخوردار از حقوق طبیعی نظیر آزادی شخصی، امنیت جان و مال، آزادی نشر عقاید، آزادی اجتماعات، اختیار و قبول ملت به عنوان اساس همه تدابیر مملکت» هستند. نکته قابل تأملی که در اینجا باید به آن اشاره شود، این است که علیرغم وجه مشروطه خواه و اساساً دموکراتیک مندرج در ایده های ملی گرایانه متجددین، نوعی نگاه «نوستالژیک» و «رمانتیستی» در آن دیده می شود که متضمن کنونی برای نقد وضع حال، برجسته نمودن تاریخ گذشته و محوریت دادن به تحولاتی است که در آینده با واسطه بازسازی ساختار هویتی گذشته، در پرتو آگاهی یافتن به عناصر و مؤلفه های هویتی مدرن چهره خواهد نمود. بنابراین، کاربرد ترکیباتی نظیر «قوت ملیت» «حیات ملی»، «یگانگی و اتحاد ملی»، یا مورد خطاب قرار دادن وطن با واژه گانی نظیر «معبود»، «عروس»، «مام»، «عنبر نسیم»، «گرامی تر از زر و سیم» معطوف به آن است که روح جمعی مردم ایران نفسی تازه بگیرد و قدرت و تحرکی دوباره در «ابقای ملیت و اعاده حیات نوعیت» پدید آید. از این رو، علاوه بر این واژه ها، اصطلاحاتی نظیر «تعصب وطن»، «حسب وطن»، «ملت پرستی»، «ناموس ملتی»، «فرزندان ایران زمین»، «ملت پروری» در مدار فکری ناسیونالیست های این عصر بیانگر تأکید بر سازواره ای مؤتلف از عناصر هویت خودی جهت رفع اغیار بود. نیرویی که بتواند واجد شور و حرارتی عظیم برای اجماع و به همبسته شدن سرنوشت مردمانی با تاریخ و میراث هویتی مشترک باشد. هر چند در این میان نوع تصور عرضه شده از زوایای هویتی گذشته در میان متجددین (که بیشتر به

ایران باستان توجه داشتند) و اصلاح طلبان (که در صدد بازیابی عصر شکوهمند اسلامی بودند) به یک مسیر واحد ختم نمی شد. در نظر پیشگامان تجددگرایی، ایران باستان تنها خزانه ای از اساطیر نبود، بلکه دوره ای تاریخی را شامل می شد که طی آن ایران صاحب قدرت و فرهنگی متعالی بود، یعنی همان ویژگی هایی که هم اینک جامعه پیش روی آنها فاقد آن بود. برای آنها صحت و سقم دانش مربوط به گذشته ایران کمتر اهمیت داشت و بیشتر تأثیر بالقوه ای که احیای گذشته می توانست در زمان حال و شکل نهی به آن برجای نهد، مورد توجه بود. در چشم انداز رمانتیستی عصر کیومرث، جمشید، گشتاسب، اوشیروان و خسرو پرویز به «فرا واقعیتی»¹¹ مبدل می شد که از آن به عنوان «دوره طلایی» و «شکوهمندی تاریخ ایران» یاد می شد. عصری که به زعم آنها، «ایرانیان در بهشت طلایی زندگی می کردند، پادشاهانش عادل بودند و مردم زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره مند می شدند و در عزت و آسایش زندگی می کردند» (قاجار، ۱۲۸۵ه.ق: ۸). در واقع، توسل به این گذشته خیالی که با بازخوانی و هم زمان کردن متون کهن با حال اروپا پی افکنده شده است، تلاشی برای تبیین مفاهیمی نظیر مساوات، آزادی، قانون طلبی، عدالت طلبی و وطن دوستی در بستر تاریخ ایران بود تا از این طریق نوعی همراهی و قربت میان دو دنیای تاریخی منفصل از هم ایجاد شود. این نوع روایت پردازی از تاریخ که بیشتر ماهیتی «ساخته شده» و «پیش رو گذشته شده» داشت می توانست نوعی خاطره تاریخی برانگیزاننده را رقم زند که در پرتو آن خودیابی ایرانیان در همسناری با تاریخ اروپای مدرن قرار گیرد. این نوع روایت پردازی از تاریخ صرفاً بیانگر موضعی منفعلانه بود، بلکه درصدد بود با «خودی» معرفی کردن جملگی مفاهیم و مؤلفه های هویتی مدرن به عنوان میراث اصیل تاریخ فراموش شده ایران، آنها را به نفع خود مصادره کند.

۹. **نگرش سکولاریستی:** دیگر عنصر محوری گفتمان مشروطه، نوعی باطنی سکولاریستی بود که برگرفته از تجربه مدرنیته در قالب غربی آن بود. هرچند دیدگاه های برخی از نظریه پردازان تجددگرا نظیر ملک خان، طالبوف و مستشارالدوله تبریزی نسبت به اسلام، آمیزه ای از پذیرش، احتیاط، تساهل و پراگماتیسم بود؛ اما برخی از آنان نیز متأثر از نگرش خطی گرایانه از مدرنیته معتقد بودند که لازمه اخذ تأسیسات مدنی جدید، کنار نهادن ایده سنجش آنان با جوانب شرعی مذهب است. به تعبیر بهتر، دو گرایش در میان این روشنفکران وجود داشت که در گرایش اول، سکولارهای افراطی ای قرار داشتند که در پرتو تعابیری خطی گرایانه، غایت همه جوامع را معطوف به تحقق نوسازی به سبک غربی می دانستند، و در گرایش دوم، سکولارهای میانه رو بودند که تلاش می نمودند تا آموزه های مذهبی را با

¹¹ . hyper- reality

عقلانیت علمی، پیش بینی پذیری، و به طور کلی ایده ها و افکار روزگار مدرن آشتی دهند. در نگرش اول تلاش می شد تا با تأکید بر گرایش های ضد دینی، موضع گیری در مقابل مفاهیم متافیزیکی و الهیاتی، اصالت دادن به نژاد و نبوغ آریایی به عنوان مذهب جدید، به حاشیه راندن مذهب از عرصه عمومی - دولتی، از روند سکولاریزاسیون جامعه ایران استقبال نمایند. آخوندزاده با نوعی نگاه انطباقی و الگوبرداری شده از مدرنیته تجلی یافته در غرب در یک نگاه کاملاً افراطی، بر تعرض غیرقابل حل میان اسلام و علم، اسلام و عقل گرایی، اسلام و زندگی و حتی اسلام و انسان گرایی تأکید نهاد. از نظر او، «عصر معجزه و کشف کرامت گذشته است» و دانش دوستی به معنای جست و جوی «علوم عقلیه» به معنای «فهم سبب حکمت جمیع اشیاء بر وفق قانون طبیعت که نافی خوارق عادات و معجزات روحی و کرامات و رمل و جفر و انقلاب، فلزات کثیفه به فلزات نفیسه یعنی کیمیا و امثال آنها» است. در نگرش دوم، نوعی میانه رویی محتاطانه، تسامح، عملگرایی و یا اعتقاد وجود داشت که در صدد بود برای تجهیز و بسیج مردم، این ایده را ترویج کند. که «فوانین سیاسی و مدنی و تاریخی» اروپا مقتبس از اسلام و روح آن است و هیچ تعارضی میان اخذ تجلاد و بایندی به شریعت وجود ندارد.

عوامل و زمینه های بن بست در گفتمان مشروطیت

عوامل به بن بست رسیدن گفتمان مشروطیت را می توان متأثر از دو عامل داخلی و خارجی دانست. در زمینه داخلی می توان به زمینه ها و عوامل فکری، اجتماعی - فرهنگی و سیاسی اشاره داشت. در ادامه بحث تلاش خواهد شد تا ضمن بررسی نقش هر یک از این عوامل دریابیم که چرا گفتمان مشروطیت به وضعیتی دچار شد که در آن شاهد از دست رفتن بخش بزرگی از جنبش های اولیه و زوال آن باشیم.

الف. عوامل فکری:

مهم ترین مانع فکری که از ابتدا سنگ بنای مشروطیت بر آن نهاده شد، فقدان تأمل در بنیادهای نظری مدرنیته و ارائه نگرشی ساده انگارانه - ایدئولوژیک^{۱۱} از آن بود که مبتنی بر تجدید سیاسی بود. چنین محدودیتی متضمن عدم درک صحیحی از میراث هویتی خود/دیگری و چگونگی جمع نسبت

^{۱۱} منظور از ایدئولوژیک در این جا، این است که اندیشه ای خاص را برای مدعیان آن همچون یک بت فکری در می آورند و آن را خارج از هرگونه نقد و ارزیابی تلقی می نمایند. تبدل اندیشه های سیاسی به ایدئولوژی آنها را همچون عضوی از یک پیکر مقدس در می آورد که گویی حقیقت محضاند و جایی برای بحث و بررسی آنها وجود ندارد. از طرفی دیگر، چنین امری به معنای انسداد باب گفت و گو و نقد در اندیشه سیاسی و ایجاد ماهیتی بی چون و چرا و جزمی برای آن است (نظری، ۱۳۸۹).

میان آن دو، عدم ابتناء مبانی فکری بر شالوده های محکم نقادی و بازاندیشی، دفاع ساده انگارانه از هویت متجددانه، سیاست زدگی، و ظهور نگرش های گفتمانی - ایدئولوژیک متعارض و بعضاً غیرقابل توافقی بود که زمینه را برای قطبی شدن جامعه فراهم آورد. بنابراین به واسطه فقدان نوعی تأمل بنیادین جهت نزدیک نمودن دو گفتمان هویتی سنتی / مدرن، نوعی ناهم زمانی و ناموزونی فرهنگی بروز یافت که پیامد آن اغتشاش در معنا، عدم تدقیق خواسته ها، سیال بودن مرزهای هویتی، فرصت طلبی سیاسی، و بروز ناهنجاری هایی فرهنگی بود که از آن به «اسکیزوفرنی فرهنگی»^{۱۳} تعبیر می شود. «تقلیل دادن تشبیه ساختن، فشرده کردن یک گفتمان در دیگری، مسخ و تحریف دو گفتمان هویتی مدرن/ ایرانی به واسطه یک ناآگاهی دوسویه (هم از خود و هم از دیگری) بود که چیزی جز یک هویت دوگانه ناموزون را به ارمغان نیاورد» (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۵۸).

اصولاً می توان چنین استدلال نمود که لازمه تحول در ساختارهای قدیمی و بنیان نهادن ساختارهای جدید، توانایی در کشف منابع و سرچشمه های فرهنگی و اجتماعی هر دو ساختار و ایجاد توافق نظری عام درباره مطلوبیت اصول جدید نظم و سامان یابی هویتی است. مشکل بزرگ روشنفکران مشروطه ناتوانی در فهم این مسئله و گرفتار شدن میان دو ناآگاهی بود: از یک سو نتوانسته بود درکی عمیق از ابعاد، زوایا و محتوای فرهنگی - هویتی ایرانیان و الزامات حاکم بر آن داشته باشد و به همین دلیل قادر نبود فکر خود را در قالب یک نظام فکری و منظومه فلسفی گرد آورد تا ضمن فهم نیازهای جامعه و نسبت آن با الزامات هویتی جدید، به حل منطقی نابسامانی ها یاری رساند. دوم، به دلیل فراهم نشدن درکی عمیق و یا شاید به واسطه الزامات و ضرورت هایی که سهیل انگارانه تصور می نمود می توان آن ها را هرچه سریع تر پاسخ گفت، این پرسش را مطرح نموده بود که مبانی و مؤلفه های هویتی مدرن کدام اند؟ چگونه می توان آنها را با میراث هویتی خود جمع کرد؟ آیا اصولاً انتقال آن به ایران امکان پذیر است؟ (ر.ک: بیگدلی، ۱۳۸۴: ۵-۳).

بنابراین فقدان تأمل در بنیادهای نظری مدرنیته از یک سو، و عدم بحث در مبانی سنت و نقادی آن از سوی دیگر موجب شد ضمن گرفتار شدن به توهم پایان سلطنت، تصور کنند که می توان ایدئولوژی های غربی را جانشین کوشش بنیادین تأمل نظری کرد (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۱). مشروطه خواهان متجدد و اصلاح طلب با نوعی سیاست زدگی که درمان همه دردهای مزمن ایران را سیاسی می دانست، به جای آنکه به بحث پیرامون مبانی فلسفی - نظری مدرنیته و چگونگی جمع میان دو گفتمان هویتی سنتی و مدرن و رفع تنش های ناشی از آن بپردازند، به نوشتن رساله های ایدئولوژیک - سیاسی همت

¹³ . cultural schizophrenia

گماشتند و مشکلات اجتماعی - فرهنگی نیز از مجرای مباحث سیاسی مورد توجه قرار گرفت. حمید عنایت در این باره معتقد است، روشنفکران متجدد به واسطه ناتوانی در شناخت انتقادی غرب و گرایش به تقلید و یا مخالفت سطحی و قالبی، «کمتر از اندیشه خود مایه گذاشته اند و نیز کمتر به زمینه های اجتماعی و تاریخی اندیشه های متفکران مدرن (از ولتر و مونتسکیو تا روسو و مارکس) توجه نموده اند» (عنایت، بی تا: ۶۱). بنابراین آنها کمتر به فکر تأسیس و درانداختن مبانی فکری جدید بودند و به این مقوله کمتر می اندیشیدند که چگونه می توان اندیشه ای را تأسیس کرد که ضمن پاسخگویی به مسائل جدید، ضامن بازبینی و استمرار هویت فرهنگی جامعه باشد. در واقع، آنها متأثر از منطق کلیت نگار و تکاملی تاریخ نگاران مدرن، هویت های فرهنگی دیگر را از چشم انداز مدرنیته غربی ارزیابی می کردند که به نوعی می توان بازتاب آن را در این گفتار که برگرفته از روزنامه اختر است، مشاهده نمود:

«طبیعت ترقیات عصر که امروز ماوند سیل از کوهستان فرنگستان رو به اطراف جهان می آید و بسیار سریع السیر است، خواه ناخواه ما را مجبور خواهد کرد به تبعیت اثر آنها و موافقت با خیالاتی که آنان را در اطوار عمل ملک جهان است» (اختر، ش ۳: ۱).

وجود چنین گرایش تقلیدی قائل به تحول افنی در مرجع جلب توجه از حوزه فکری بومی به حوزه فکری غرب، شیفتگی نسبت به دستاوردهای عظیم غرب در عرصه های مختلف، چیرگی سیاسی غرب بر حوزه های تمدنی و فرهنگی موجب شد، تلاش جهت درک عمق مفروضات بنیادین مدرنیته عقیم بماند (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۱۷). متفکرین مشروطه، پیش از این که به نقد و بازبینی مبانی هویت سنتی خود بپردازند، به نحوی متعصبانه به کلام مونتسکیو یا نوشته های جان استوارت میل به عنوان حقیقتی که لازمه اش غیرت زیادی است متوسل می شدند. آنها با اشتیاقی وافر برای تأسیس جامعه مدرن و روح بخشیدن دوباره به «جان پریشان ایران» بیشتر به میوه های رسیده جدید (نظیر قانون، عدالت، برابری، آزادی) چشم دوخته بوده اند تا به ریشه ای طرح چنین مفاهیمی در دستان هویتی مدرن.

هرچند نباید این نکته بسیار مهم را نادیده گرفت که فقدان تلاش برای بازسازی سنت، به این مسئله باز می گشت که آنها در پی مواجهه با قدرت فراگیر هویت مدرن، به ناممکن بودن تداوم الگوهای سیاسی پی برده بودند و همانند متفکران مدرن، سنت را غیریتی قابل حذف و طرد می دانستند. سید جواد طباطبایی در اشاره به چنین واقعیتی، هبوط فلسفه و امتناع اندیشه عقلی را موجب

ناتوانی هویت سنتی در تدوین مقولات و مفاهیم اساسی اندیشه عقلی، درباره جامعه، سیاست و تاریخ می داند و می نویسد:

«سنت به طور کلی زندگی و زایندهگی خود را از دست داده بود و به اندیشه ای خلاف زمان و کالبدی بی جان تبدیل شده بود و نمی توانست شالوده استوار مشروطه خواهی باشد. در درون چنین منظومه فکری، جایی برای طرح پرسش هایی چون ماهیت مدینه انسانی، سرشت روابط و مناسبات مدنی و سیاسی و مفاهیمی چون مصلحت عمومی، نظام حکومتی مطلوب و تحلیل نظام های نامطلوب و قدرت سیاسی وجود نداشت. بدین سان مقدمات جنبش مشروطه خواهی در شرایطی آماده شد که هیچ یک از پرسش های بنیادین و مفاهیم اساسی در اندیشه فلسفی ایرانی طرح و تدوین نشده بود. و چاره ای نبود که به واسطه فقدان پشتوانه ای از اندیشه عقلی و سرشار از روح زمان، مشروطه خواهی به بن بست و شکست رانده شود» (توحید فام، ۱۳۸۲: ۶۹-۷۰).

بنابراین هرچند برخی اندیشه ورزان متحد و متفکران اصلاح طلب کوشیدند تا از منظری جدید ضرورت تلفیق میان مفاهیم جدید و اندیشه های سنتی را مطرح نمایند، اما آنها دریافته بودند که این مفاهیم سرانجام (برآیند) یک فرایند تاریخی و دگرگونی معرفتی بوده و جز از طریق نقد و بازاندیشی ارزش های سنتی مآنوسی که فضای عمومی ما را دربرگرفته، امکان جایگیری آنها در جهان تاریخی - معرفتی ما وجود ندارد. زیرا تجربه غرب بیانگر آن بود با نوعی نقد و بازپیرایی سنت های پیشین و زایش دوباره آنها در قالبی جدید می توان مانع انقطاع در تاریخ معرفتی خود و ظهور تعارض در دستگاه مفاهیم دوگانه قدیم و جدید شد. به تعبیر داریوش آشوری،

«یکی از فرق های ما با غربی ها این است که غربی ها از گذشته خود سرافکنده نیستند، اگر چه آن را نفی کنند، ولی ما مثل بیمار روانی ای که از خاطرات واپس مانده خون رنج می برد، از این گذشته «واپس مانده» رنج می بریم. این گذشته در ژرفنای ضمیر پنهان ما در کمین نشسته و ما را رنج می دهد. تاریخ گذشته ما تبدیل به وجود ناخودآگاه جمعی ما شده است که حضور خود را در تضادهای صورت و معنی تمام جلوه های زندگی ما را نشان می دهد. این گذشته چون یک نقص با ماستو نقصی که می کوشیم از چشم دیگران پنهان کنیم» (آشوری، ۱۳۷۷: ۷).

تلاش برای الگوبرداری از مفاهیم، نهادها و اندیشه های غربی دو پیامد عمده به همراه داشت: ایجاد نوعی فضای دوقطبی^{۱۴} که از یک سو بر نوسازی، غربی شدن و اروپا مداری تأکید می شد و از سوی دیگر مخالفت هایی که از سوی مدافعین سنت ها و فرهنگ های بومی صورت می گرفت. زیرا الگوهای نوسازی به سبک غربی تهدیدی جدی برای هژمونی فکری و جایگاه اجتماعی آنان بود. بنابراین علیرغم ائتلاف اولیه دو طیف روشنفکران مدرن و علمای اصلاح طلب، تعارض ذاتی انقلاب مشروطه بود، زیرا هر یک از این دو طیف به واسطه خاستگاه متفاوت خود که یکی برآمده از اروپا بود و دیگری برآمده از نجف، و هم چنین ارائه تعبیری ایدئولوژیک از اهداف مورد نظر خود نمی توانستند به نوعی ائتلاف و اجماع فراگیر و مستمر دست یابند. روشنفکران خواستار تحقق مشروطیت در قالبی سکیولار بودند، حال آن که روحانیون خواستار تحقق مشروطه مشروعه شریعت محور بر پایه مقوله هایی نظیر تحقق الگوی جاری در صدر اسلام، اجرای احکام شرعی، امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت شوری بودند. این تنش ها هنگامی حادتر می شد که در عملکرد طیف های گوناگون بر اساس نوع ادراک و تصویری که از مشروطه داشتند، خواسته ها و رفتارهایی مطرح می شد که موجب رویارویی جدی آنها حول محور مسائلی نظیر ماهیت و شیوه قانونگذاری، چگونگی تحقق آزادی، تعریف مساوات می شد. این اختلافات و تنش ها علاوه بر تحلیل بردن موقعیت هریک از گفتمان ها، موجب ناخرسندی اجتماعی و هرج و مرج در جامعه می شد.

بنابراین علیرغم ائتلاف اولیه ای که میان نیروهای عمده اجتماعی با محوریت نفی استبداد شکل گرفت، در مراحل بعدی زمینه های تأسیس ساختار هویتی جدید فراهم شد. تعابیر و تعاریف متفاوتی عرضه می شد که ناظر به سوء فهمی عمیق در این زمینه بود. این مشکل در آن جایی ناشی می شد که تجربه مفاهیمی نظیر حکومت ملی، حکومت قانونی، مجلس ملی یا مشروطه در زبان، تاریخ و ذهنیت انسانی وجود نداشت. انسان ایرانی، با چنین ذهن و زبان تاریخی آن گاه که با مفاهیم جدید آشنا شد، چون تجربه زبانی و تاریخی آن مفاهیم را نداشت، آنها را با درک و شناخت و برداشت تاریخی و تجربه زمانی خود، تفسیر، تعبیر و بازسازی می کرد و سعی نمود از غرابت و بیگانگی آن مفاهیم جدید با تقلیل دادن آنها به مفاهیم آشنا یا تطبیق آنها با دانسته های خود بکاهد و از آنها صورتی مأنوس و آشنا ارائه دهد. بر اساس چنین امری بود که آزادی قلم و بیان در زبان روشنفکرانی چون مستشارالدوله، ملکم خان و بسیاری از روحانیون و مشروطه خواهان به سادگی امر به معروف و نهی از منکر معنی

¹⁴ . bipolar categories

شد و یا اساس مشروطیت و حتی دموکراسی به سبک غربی به «امرهم شوری بینهم» تعبیر گردید. آدمیت در اشاره به چنین وضعیتی می نویسد:

«مشروطیت بر پایه نظریه حاکمیت مردم بنا گردیده بود. خواه آن را با مآخذ فلسفه حقوق طبیعی توجیه نماییم و خواه تکیه گاهش را پیمان [قرارداد] اجتماعی بدانیم، به وسیله قانون موضوعه عقلی متغیر انسانی به اجرا در می آمد. چنین فلسفه سیاسی با بنیاد احکام شرعی منزل لایتغیر ربانی تعارض ذاتی داشت و میان حقوق آزادی در نظام دموکراسی از یک سو، و حقوق عادلانه در شریعت، تعارضی ماهوی بود. کلام معروف مجتهد شیعی^{۱۵} که «ای گاو مجسم، مشروطه مشروع نی شود» حقیقت محض است» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۲۷).

بنابراین، یکی از دلایل اصلی انسداد گفتمان مشروطیت، بحران معنا و عدم تدقیق مفاهیم بود که به واسطه خاستگاه اجتماعی متفاوت هر یک از رهبران فکری مشروطه تعبیری متفاوت از مفاهیم مورد نظر ارائه می شد. اما مشکل نه صرفاً به خاطر تنوع تعبیر عرضه شده، بلکه به خاطر ایدئولوژیک بودن این تعبیر بود که شکنندگی ائتلاف های هوقتی را تسهیل می نمود و با بهره گیری از ابزارهای نفی و تکفیر، به جای همگرایی موجب واگرایی هویتی می شد. بنابراین، هرچند در این مقطع نوعی مجاهدت فکری برای رفع معضلات سیاسی - اجتماعی پیش روی جامعه ایران صورت پذیرفت، اما به واسطه سوء تعبیر عرضه شده، فقدان آگاهی عمیق و طرح افکار راندیشه ها در قالب مضامینی ایدئولوژیک و فاقد پشتوانه های استدلالی که بیشتر در چارچوب رد یا پذیرش مطلق متجلی می شد، زمینه های فروپاشی اجماع همگانی فراهم شد. طالبوف در اشاره به این وضعیت در مکتوبی به نمایندگان مجلس می نویسد:

«ایرانی که تاکنون اسیر یک گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزار شاخه رجاله دچار گردد. آنوقت مستبدین به نابالغی ما میخوانند و دشمنان اطراف شادی کنان لاحول گویند. فاش می گویم که من این مسئله بیچون و چرا می بینم» (طالبوف، ۱۳۸۲: ۱۶).

ب. عوامل سیاسی - اجتماعی:

در حوزه عوامل سیاسی - اجتماعی می توان به مؤلفه هایی نظیر فقدان رهبری واحد، ناآگاهی و جهل عمومی، شتاب تحولات و فقدان فرصت کافی برای آموزش عمومی، فقدان طبقه متوسط نیرومند

۱۵. اشاره به شیخ فضل الله نوری

به عنوان ستون فقرات رژیم جدید، دشمن خوئی و ستیزه جوئی محمد علی شاه، نارسایی ساختار حقوقی مشروطه، بازتولید استبداد به واسطه ریشه های عمیق در ساختار غفلت زده مردم، تشدید اختلافات و تضعیف همبستگی ملی، هرج و مرج و بی ثباتی سیاسی و فروپاشی ساختار اقتصادی در تعلیل چرایی تضعیف مشروطه اشاره نمود.

ناآگاهی و جهل عمومی - چه در میان توده های مردم و چه در میان نخبگان - یکی از مؤلفه های اصلی به بن بست رسیدن گفتمان مشروطه در سطح اجتماعی آن بود. و واقع مطلب این است که آگاهی عمومی به ساختار هویتی مدرن در قالب مشروطیت بسیار ناچیز و سطحی بود و با عمقی که ساختار نظام سلطنتی پیدا کرده بود نمی توانست نسبتی داشته باشد. بر اساس آمارهای ارائه شده، از نه میلیون جمعیت ایران در آستانه انقلاب مشروطه حدود ۵۵٪ در روستاها و ۲۵٪ به حالت چادرنشینی به سر می بردند و تنها ۲۰٪ جمعیت در شهرها زندگی می کردند. از این ۲۰٪ حدود ۲,۵٪ باسواد و کمتر از نیم درصد به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با اروپا آشنایی یافته بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۵). «سرپرسی سایکس» در کتاب تاریخ ایران این ایده را مطرح می کند که مردم جز یک نظر کلی مبهم از مشروطه که منشأ آن بیشتر ناشی از عدم رضایت از استبداد بود، نداشتند. بعضی آن را علائم آخرالزمان می دانستند و مردم را به توبه و عبادت می خواندند. در بعضی شهرها و قصبات دسته هایی برای امر به معروف و نهی از منکر راه افتاد. از قول او در این باره می خوانیم:

«شاید عده معدودی از ایرانیان، مفهوم مشروطه را درک می نمودند. هنگام مشروطیت یک نفر ایرانی یک افسر انگلیسی را ملامت کرده بود که ما سه روز تمام بیست نشستیم و شما هنوز به ما مشروطه نداده اید» (سایکس، ۱۳۶۲: ۶۱۳).

یحیی دولت آبادی - وقایع نگار ایرانی - نیز درباره این وضعیت می نویسد:

«صحن مدرسه نظامی پر است از تجار و کسبه و مردم تماشاچی. در این مجلس شعفی در میان مردم دیده می شود که هرگز دیده نشده و هیچ کس باور نکرده در مملکت ایران به این زودی بشود این گونه اقدامات را نمود. اما به غیر از معدودی که می دانند چه می کنند و مقصود چیست دیگران نمی دانند چه خبر است. اسم مجلسی می شنوند، حرف قانون اساسی و مشروطه به گوششان می خورد، اما قانون یعنی چه؟ مجلس کدام است؟ مشروطه چیست؟ نمی دانند. کسبه تصور می کنند مجلسی برای نرخ ارزاق تشکیل می شود، درباریان جاهل تصور می کنند مجلس شورای درباری است، روحانیان تصور می نمایند مجلسی است برای رسیدگی به محاکمات و اجرای احکام شرعی و هیچ کدام از آنها که نمی دانند حاضر نیستند

از اهلسن بپرسند این مهمان تازه وارد شده خصوصیات احوالش چیست؟» (دولت آبادی، ۱۳۳۹: ۸۳-۸۴).

قدر مسلم، تحقق مشروطه بی پشتوانه تربیت عمومی مردم امکان پذیر نبود و آن چه که می توانست زمینه را برای استمرار آن فراهم آورد تأمل و تفکر اجتماعی حول این مسئله بود. بنابراین اگر طالبوف موجب بی نتیجه شدن سعی مشروطه خواهان در انتقال معنای کلمات را «کله های نارس» مردم می دانست، آری بپراه نبود. او مدام در روزنامه ملی، نشریه انجمن تبریز هشدار می داد:

«این مدت نجیبه هنوز بیدار نشده یا بیدار شده و هشیار نگشته؛ از بیماری صحت یافته، اما تیمار نیافته؛ ازادی را شنیده، اما لذت او را نچشیده؛ ترازوی صحیحی گرفته، اما صحیح الوزن نکشیده؛ انبار خریده، اما مال انجاره هنوز نچیده» (مهاجر، ۱۳۷۸: ۴۳-۴۲).

علاوه بر ناآگاهی عمومی، آن چه وضعیت اجتماعی را بغرنج تر می ساخت، بی خبری و جهالت اکثریت وکلای مجلس از آئین پارلمانی، احساس تزلزل و ناستواری فکری، فرصت طلبی و منفعت طلبی شخصی، دسیسه های دشمنان چپ، در داخل و چه در خارج مجلس، مخالفت دولت، جملگی دست به دست هم داده باعث گردید که بحث های مطرح شده در مجلس سراسر آشفته و پراکنده باشد (آدمیت، ۱۳۵۲: ۱۱۱-۱۰۹). «محمود خان علامیر» (احشام السلطنه) در خاطرات خود می نویسد:

«اکثریت وکلای دوره اول عبارت بودند از اشخاصی که انتخابشان به واسطه اعتماد مردم به زهد و رنج آنها بود؛ جمعی از طلاب و تجار و اصناف. معروف به دینداری در آن مجلس شرکت داشتند که درجه آگاهی و اطلاعاتشان از مسئولیت مهم رطبی که سهله دار بودند هیچ و در حد حکم صفر بود. اکثر تجار و نمایندگان اصناف و حتی طلاب کم به مجلس راه یافتند، همان کسانی بودند که نهضت مشروطه را در تحصن ها و زد و خورد های دولتیان رهبری می کردند و اجتماع چندین هزار نفری مردم در سفارت انگلیس را از حیث تأمین آذوقه و لوازم زندگی تدارک و اداره نمودند... چند نفری از وکلای تهران و دیگر مراکز ایالات و آذربایجان که مرکب از نمایندگان اعیان بودند، کم و بیش اطلاعاتی داشتند، اما نوع و سلع اطلاع آنها اختلاف بسیار داشت» (علامیر، ۱۳۶۶: ۶۴۸).

تجربه ناکام مشروطیت، به رغم سهیم شدن مشروطه خواهان در قدرت سیاسی، مبین این نکته بود که جا به جایی قدرت سیاسی در شرایط جهل عمومی از کار فرو بسته مردم گرهی نمی گشاید و ایجاد آگاهی عمومی مهم ترین شرط برای سازماندهی فکری و اجتماعی در درازمدت است. لازمه انقلاب واقعی، تحقق انقلابی در افکار و اندیشه های مردم است تا به واسطه آن بتوان اسباب

خوشبختی هیئت اجتماع را فراهم آورد. جملگی آگاهان جامعه به این نکته وقوف یافتند که «اگر صد بار مجلس عالی تشکیل بدهید، مجلس اساسی انتخاب نکنید، مجلس شورای ملی هم منعقد کنید، تغییر اساسی جبری در وضع اداره مملکت به عمل آورید، فتوای جهاد یا تحریم امتعه خارجه از تمام فقها صادر نمائید، باز هم بعد از همه این ها مملکت در همان جا که بود خواهد بود. فقط چیزی که مایه یگانه نجات ایران است تعلیم عمومی است و بس» (کاوه، ۱۹۲۱: ۲).

یکی دیگر از زمینه های بحران در انقلاب مشروطه، نارسایی مواد قانون اساسی و متمم آن در برخورد با اوضاع و شرایط مذهبی و اجتماعی و ذهنیت مردم بود. از آن جایی که قانون اساسی مشروطه و متمم آن برگرفته از قوانین اساسی کشورهای فرانسه و بلژیک بود، حدود مسئولیت وزراء، نحوه نصب وزراء، تفکیک قوا، اختیارات شاه و تلقی سلطنت به عنوان موهبتی الهی و میرا بودن وی از مسئولیت، محل بحث و مناقشه بود (انجادیه، در: گنجی، ۱۳۷۳: ۸۵۵-۸۵۲). این ابهامات در قانون اساسی و متمم آن به حدی بود که از یک طرف ضمن اعلام حاکمیت ملی بر بنیان نهادن «اداره دیموکراتی» و معین نمودن حقوق ملت تأکید شده بود و از طرف دیگر حقوق سلطنت به همان ترتیب سابق باقی مانده بود. بالطبع با توجه به شرایط اجتماعی کشور و حضور تاریخی نظام پادشاهی مستبد دور از ذهن نبود که این ساختار بتواند دوباره در ساختار سیاسی بازتولید شود (همچنان که در عصر پهلوی چنین نیز شد).

سربرآوردن بحران های ساختاری و امتناع در گفتمان سلطنت مشروطه

اختلاف نظرهای حاد و عمیقی از دیگر زمینه های اجتماعی بحران زا بود که منازعات سیاسی را گاه به سمت ترور و خشونت نیز می کشاند. این مجادلات از آن جایی که برپایه نوعی نگاه انحصارگرایانه و ایدئولوژیک پی ریزی شده بودند، موجب بروز هرج و مرج در فضای سیاسی کشور شد و فضای اجتماعی کشور تا آن میزان ملتهب شد که هرگاه کسی به اهداف خودخواهانه خود دست می یافت از روی بدبینی بیان می داشتند که به مشروطه خود رسید. در یکی از روایت های عرصه شاه توسط شیخ محمد مردوخ کردستانی آمده است، «سلب اعتماد از مشروطه و مشروعه طلب شد. کلمه مشروطه در میان مردم ترجمه قتل و غارت شد، که هر کس هر کس را می کشت یا هر جا را غارت می کرد می گفتند مشروطه شد» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۳۷). بغرنج بودن چنین نگاهی به مشروطه زمانی بهتر درک می شود که به خاطر داشته باشیم سال های اولیه پس از استقرار مشروطیت، اقتدار مرکزی تضعیف شده است و منازعات گروهی، ایلی و قبیله ای به سر حد ممکن خود رسیده است. پس از

وقایع کودتای محمد علی شاه و ورود نیروهای ایلی به تهران، علیرغم برقراری مجدد مشروطه، موجی از رقابت جویی در مرکز و سایر نقاط کشور ظهور یافت که در سال‌های بعد به صورت جنبش‌های محلی درآمد.

بنابراین هرچند انقلاب مشروطه در ابتدا طلیعه بازسازی ملی تلقی شد، اما به واقع ۱۵ سال آشفتگی و هرج و مرج مستمر را به دنبال داشت. در پایتخت، طبقه جدید روشنفکران که از سوی برخی اقلیت‌های مذهبی حمایت می‌شدند، بر سر پاره‌ای از مسائل حیاتی مانند اصلاحات ارضی، مالیات، نقش مذهب در سیاست، حقوق زنان و موقعیت غیر مسلمانان در ایران به مجادله با سایر نیروهای اجتماعی می‌پرداختند. متنفذان محلی ایالات از کشمکش‌های پایتخت استفاده کرده و خود را در برابر حکومت مرکزی تقویت نمودند. جنبش‌های محلی نظیر جنبش اسماعیل آقا سیمکو (سمیتقو)، شیخ خزعل، شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی در این مقطع به وقوع پیوستند که به همراه خود موجی از تنش و هرج و مرج را ایجاد می‌نمود. «محمد تقی بهار» - ملک الشعرا - در توصیف این وضعیت می‌نویسد:

«من از آن واقعه هرج و مرج مملکت ... که هر دو ماه بکبار دولتی به روی کار می‌آمد و می‌افتاد و حزب بازی و فحاشی و تهمت و ناسزا جویی مخالفان مطلق هر چیز و هر کس رواج کاملی یافته بود و نتیجه اش ضعف حکومت مرکزی و ندرت یافتن راهزنان و یاغیان در اقصاء کشور و هزاران مفاسد دیگر بود. از آن اوقات حس کرم که مملکت با این وضع علی‌التحقیق رو به ویرانی خواهد رفت» (کسرای، ۱۳۷۹: ۴۱۰).

بنابراین متأثر از چنین شرایطی، بسیاری از مفاهیم و مؤلفه‌های جمهوری مندرج در گفتمان مشروطیت نظیر آزادی و برابری اصالت و اعتبار خود را از دست دادند و ضرورت‌های جدیدی در راستای حفظ وطن و استقلال کشور مورد توجه قرار گرفت. در واقع، شاید این امر غایت محتوم ناکارآمدی مشروطه در بنیان نهادن دولتی مقتدر بود که میل به ایجاد آنرا در جامعه تقویت نمود. «شاهرخ مسکوب» این واقعیت را چنین تشریح می‌کند:

«در آن روزها درد وطن حس مشترک کسانی بود که فکری در سر و آرزویی در دل داشتند و در جست و جوی راهی بودند تا ایران نیمه جان از بن بستی که در آن افتاده بود به در آید و به ساحل سلامت برسد. در چنین وضعی که بسیاری نگران فرو پاشیدن و از دست رفتن کشور بودند در قیاس با اندیشه آزادی که از خواست‌های انقلاب مشروطه بود، نظم و بقای ایران شتاب بیشتری یافت» (مسکوب، ۱۳۷۳: ۷).

تناقض اصلی گفتمان مشروطیت در این بود که به رغم در انداختن تلاشی جدی برای طرح تجدید سیاسی و نوسازی نهادهای دولتی، ساختارهای اصلی اجتماع دچار تحول و تغییر نشده بود و همین امر می توانست به بازتولید مجدد استبداد بینجامد. از این رو، بی راه نخواهد بود که برآمدن دولت اقتدارگرایی رضاخان را ناشی از کاستی های تفکر مشروطه بدانیم. گفتمان سیاسی متجددین با همه ناسازگاری های درونی خود، اندکی بعد از انقلاب مشروطه، موجد بروز تحولات دوره پهلوی اول شد.

ناهمسازی های گفتمان مشروطیت:

گفتمان هویتی مشروطه دارای ناهمسازی هایی (امور جمع ناپذیری) بود که آن را مستعد ارائه تعبیر و تفاسیری متفاوت و در نتیجه روایت های متنوع و گاه متناقضی می نمود. اهم دلایل چنین امری را می توان دانست:

1- **مرکزیت یافتن روایتی ایدئولوژیک و قطبی شدن فضای هویتی:** مهم ترین مانع فکری که از ابتدا سنگ بنای مشروطیت بر آن نهاده شد، ارائه نگرشی ایدئولوژیک از هویت مدرن بود که بیشتر مبتنی بر تجدید سیاسی بود. چنین محدودیتی متضمن مشکل ادراک میراث هویتی خود/ دیگری و چگونگی جمع نسبت میان آن دو، عدم ابتناء مبانی فکری بر شالوده های محکم نقادی و بازاندیشی، دفاع ساده انگارانه از هویت متجددانه، سیاست زدگی، و ظهور نگرش های گفتمانی - ایدئولوژیک متعارض و بعضاً غیرقابل توافقی بود که زمینه را برای قطبی شدن جامعه فراهم آورد. بنابراین، نوعی ناهم زمانی و ناموزونی فرهنگی بروز یافت که پیامد آن اغتشاش در معنا، عدم تدقیق خواسته ها، سردن بردن مرزهای هویتی، فرصت طلبی سیاسی، و بروز ناهنجاری هایی فرهنگی بود که از آن به «اسکیزوفرنی فرهنگی»^{۱۶} تعبیر می شود.

اصولاً می توان چنین استدلال نمود که لازمه تحول در ساختارهای قدیمی و بنیان نهادن ساختارهای جدید، توانایی در کشف منابع و سرچشمه های فرهنگی و اجتماعی هر دو ساختار و ایجاد توافق نظری عام درباره مطلوبیت اصول جدید نظم و سامان یابی هویتی است. مشروطه خواهان متجدد و اصلاح طلب با نوعی سیاست زدگی که درمان همه دردهای مزمن ایران را سیاسی می دانست، به جای آنکه به بحث پرامون مبانی فلسفی - نظری مدرنیته و چگونگی جمع میان دو گفتمان هویتی سنتی و مدرن و رفع تنش های ناشی از آن پردازند، به نوشتن رساله های ایدئولوژیک - سیاسی همت گماشتند و مشکلات اجتماعی - فرهنگی نیز از مجرای مباحث سیاسی مورد توجه قرار گرفت. در واقع، آنها متأثر از منطق کلیت نگر و

¹⁶ . cultural schizophrenia

تکاملی تاریخ نگاران مدرن، هویت های فرهنگی دیگر را از چشم انداز مدرنتیه غربی ارزیابی می کردند که به نحو عینی می توان بازتاب آن را در این گفتار که برگرفته از روزنامه اختر است، مشاهده نمود:

طبیعت ترقیات عصر که امروز مانند سیل از کوهستان فرنگستان رو به اطراف جهان می آید و بسیار سریع السیر است، خواه ناخواه ما را مجبور خواهد کرد به تبعیت اثر آنها و موافقت با خیالاتی که آنان را در احوار عمل ملک جهان است (اختر، ش ۳: ۱).

وجود چنین گرایش تقلیدی قائل به تحول افقی در مرجع جلب توجه از حوزه فکری بومی به حوزه فکری غرب، چیرگی سیاسی غرب بر حوزه های تمدنی و فرهنگی موجب شد، تلاش جهت درک عمق مفروضات بنیادین مدرنیتد عقیم بماند. آنها با اشتیاقی وافر برای تأسیس جامعه مدرن و روح بخشیدن دوباره به «جان پریشان ایران» بیشتر به میوه های رسیده تجدد (نظیر قانون، عدالت، برابری، آزادی) چشم دوخته بوده اند تا به ریشه ای طرح چنین مفاهیمی در گفتمان هویتی مدرن.

تلاش برای الگوبرداری از مفاهیم، نهادها و اندیشه های غربی دو پیامد عمده به همراه داشت: ایجاد نوعی فضای دوقطبی^{۱۷} که از یک سو بر نوآوری، غربی شدن و اروپا مداری تأکید می شد و از سوی دیگر مخالفت هایی که از سوی مدافعین سنت ها و فرهنگ های بومی صورت می گرفت. زیرا الگوهای نوسازی به سبک غربی تهدیدی جدی برای هژمونی فکری و جایگاه اجتماعی آنان بود. بنابراین علیرغم ائتلاف اولیه دو طیف روشنفکران مدرن و علمای اصلاح طلب،عارض ذاتی انقلاب مشروطه بود، زیرا هر یک از این دو طیف به واسطه خاستگاه متفاوت خود که یکی برآمده از اروپا بود و دیگری برآمده از نجف، و هم چنین ارائه تعبیری ایدئولوژیک از اهداف مورد نظر خود نمی توانستند به نوعی ائتلاف و اجماع فراگیر و مستمر دست یابند. روشنفکران خواستار تحقق مشروطیت در قالبی سکولار بودند. حال آن که روحانیون خواستار تحقق مشروطه مشروعه شریعت محور بر پایه مقوله هایی نظیر تعقی الگوی جاری در صدر اسلام، اجرای احکام شرعیه، امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت شوری بودند. این تنش ها هنگامی حادث می شد که در عملکرد طیف های گوناگون بر اساس نوع ادراک و تصویری که از مشروطه داشتند، خواسته ها و رفتارهایی مطرح می شد که موجب رویارویی جدی آنها حول محور مسائلی نظیر ماهیت و شیوه قانونگذاری، چگونگی تحقق آزادی، تعریف مساوات می شد. این اختلافات و تنش ها علاوه بر تحلیل بردن موقعیت هریک از گفتمان ها، موجب ناخرسندی اجتماعی و هرج و مرج در جامعه می شد.

علیرغم ائتلاف اولیه ای که میان نیروهای عمده اجتماعی با محوریت نفی استبداد شکل گرفت، در مراحل بعدی زمینه های تأسیس ساختار هویتی جدید فراهم شد، تعبیر و تعاریف متفاوتی عرضه می شد که ناظر

17. bipolar categories

به سوء فهمی عمیق در این زمینه بود. این مشکل از آن جایی ناشی می شد که تجربه مفاهیمی نظیر حکومت ملی، حکومت قانونی، مجلس ملی یا مشروطه در زبان، تاریخ و ذهنیت انسانی وجود نداشت. انسان ایرانی، با چنین ذهن و زبان تاریخی آن گاه که با مفاهیم جدید آشنا شد، چون تجربه زبانی و تاریخی آن مفاهیم را نداشت، آنها را با درک و شناخت و برداشت تاریخی و تجربه زمانی خود، تفسیر، تعبیر و بازسازی می کرد و سعی نمود از غرابت و بیگانگی آن مفاهیم جدید با تقلیل دادن آنها به مفاهیم آشنا یا تطبیق آنها با دانش‌های خود بکاهد و از آنها صورتی مأنوس و آشنا ارائه دهد. بر اساس چنین امری بود که آزادی نام و بیان در زبان روشنفکرانی چون مستشارالدوله، ملکم خان و بسیاری از روحانیون و مشروطه خواهان به مادگی امر به معروف و نهی از منکر معنی شد و یا اساس مشروطیت و حتی دموکراسی به سبک غربی به «امر به شوری بینهم» تعبیر گردید تعبیر گردید. آدمیت در اشاره به چنین وضعیتی می نویسد:

مشروطیت بر پایه نظریه حاکمیت مردم بنا گردیده بود. خواه آن را با مآخذ فلسفه حقوق طبیعی توجیه نماییم و خواه تکیه گاهش را ایمان [ت. ا. ر. داد] اجتماعی بدانیم، به وسیله قانون موضوعه عقلی متغیر انسانی به اجرا در می آمد. چنین فلسفه سیاسی با بنیاد احکام شرعی مُنزل لایتغیر ربانی تعارض ذاتی داشت و میان حقوق آزادی در نظام دموکراسی از یک سو، و حقوق عبادالله در شریعت، تعارضی ماهوی بود. کلام معروف مجتهد شیعی^{۱۸} که «ای گاو و مجسمه، مشروطه مشروع نمی شود» حقیقت محض است (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۲۷).

اما مشکل نه صرفاً به خاطر تنوع تعابیر عرضه شده، بلکه به خاطر ایدئولوژیک بودن این تعابیر بود که شکنندگی ائتلاف های موقتی را تسهیل می نمود و با بهره گیری از ابزارهای نفی و تکفیر، به جای همگرایی موجب واگرایی هویتی می شد. بنابراین، هرچند در این مقطع نوعی مجاهدت فکری برای رفع معضلات سیاسی - اجتماعی پیش روی جامعه ایران صورت پذیرفت، اما به واسطه تنوع تعابیر عرضه شده، فقدان آگاهی عمیق و طرح افکار و اندیشه ها در قالب مضامینی ایدئولوژیک و فاقد پشتوانه های استدلالی که بیشتر در چارچوب رد یا پذیرش مطلق متجلی می شد، زمینه های فروپاشی اجماع همگانی فراهم شد. طالبوف در اشاره به این وضعیت در مکتوبی به نمایندگان مجلس می نویسد:

ایرانی که تاکنون اسیر یک گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزار شاخه رجاله دچار گردد. آنوقت مستبدین به نابالغی ما میخندند و دشمنان اطراف شادی کنان لاحول گویند. فاش می گویم که من این مسئله بیچون و چرا می بینم (طالبوف، ۱۳۸۲: ۱۶).

۱۸. اشاره به شیخ فضل الله نوری

اختلاف نظرهای حاد و عمیقی از دیگر زمینه های اجتماعی بحران زا بود که منازعات سیاسی را گاه به سمت ترور و خشونت نیز می کشاند. این مجادلات از آن جایی که برپایه نوعی نگاه انحصارگرایانه و ایدئولوژیک پی ریزی شده بودند، موجب بروز هرج و مرج در فضای سیاسی کشور شد و فضای اجتماعی کشور تا آن میزان ملتهب شد که هرگاه کسی به اهداف خودخواهانه خود دست می یافت از روی بدبینی بیان می داشتند که به مشروطه خود رسید. در یکی از روایت های عرضه شده توسط شیخ محمد مردوخ کردستانی آمده است، «سلب اعتماد از مشروطه و مشروعه طلب شد. کلمه مشروطه در میان مردم ترجمه قتل و غارت شد، که هر کس هر کس را می کشت یا هر جا را غارت می کرد می گفتند مشروطه شد» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۳۷). بفرنج بودن چنین نگاهی به مشروطه زمانی بهتر درک می شود که به خاطر داشته باشیم سال های اولیه پس از استقرار مشروطیت، اقتدار مرکزی تضعیف شده است و منازعات گروهی، ایلی و قبیله ای به سر حد ممکن خود رسیده است.

۲- **بحران معنا و عدم تدقیق مفاهیم:** بنابراین، یکی از مشکلات اصلی گفتمان مشروطیت، بحران معنا و عدم تدقیق مفاهیم بود که به واسطه خاستگاه اجتماعی متفاوت هر یک از رهبران فکری مشروطه تعبیری متفاوت از مفاهیم مورد نظر ارائه می شد. سررئسی «سایکس» در کتاب تاریخ ایران این ایده را مطرح می کند که مردم جز یک نظر کلی مبهم از مشروطه که منشأ آن بیشتر ناشی از عدم رضایت از استبداد بود، نداشتند. بعضی آن را علائم آخرالزمان می دانستند و مردم را به توبه و عبادت می خواندند و در بعضی شهرها و قصبات دسته هایی برای امر به معروف و نهی از منکر راه افتاد. از قول او در این باره می خوانیم: شاید عده معدودی از ایرانیان، مفهوم مشروطه را درک می نکردند. هنگام مشروطیت یک نفر ایرانی یک افسر انگلیسی را ملامت کرده بود که ما سه روز تمام بست نشسته ایم و شما هنوز به ما مشروطه نداده اید (سایکس، ۱۳۶۲: ۶۱۳).

یحیی دولت آبادی - وقایع نگار ایرانی - نیز درباره این وضعیت می نویسد:

صحن مدرسه نظامی پر است از تجار و کسبه و مردم تماشاچی. در این مجلس شغنی در میان مردم دیده می شود که هرگز دیده نشده و هیچ کس باور نکرده در مملکت ایران به این زودی بشود این گونه اقدامات را نمود. اما به غیر از معدودی که می دانند چه می کنند و مقصود چیست دیگران نمی دانند چه خبر است. اسم مجلسی می شنوند، حرف قانون اساسی و مشروطه به گوششان می خورد، اما قانون یعنی چه؟ مجلس کدام است؟ مشروطه چیست؟ نمی دانند. کسبه تصور می کنند مجلسی برای نرخ ارزاق تشکیل می شود، درباریان جاهل تصور می کنند مجلس شورای درباری است، روحانیان تصور می نمایند مجلسی است برای رسیدگی به محاکمات و اجرای احکام شرعیه و هیچ کدام از آنها

که نمی دانند حاضر نیستند از اهلس پرسند این مهمان تازه وارد شده خصوصیات احوالش چیست؟
(دولت آبادی ۱۳۳۹: ۸۴-۸۳).

۳- **فراگیر نشدن آگاهی عمومی**: یکی از مؤلفه های اصلی به بن بست رسیدن گفتمان مشروطه در سطح اجتماعی آن بود. و اقع مطلب این است که آگاهی عمومی به ساختار هویتی مدرن در قالب مشروطیت بسیار ناچیز و سطحی بود و با عمقی که ساختار نظام سلطنتی پیدا کرده بود نمی توانست نسبتی داشته باشد. بر اساس آمارهای ارائه شده، از نه میلیون جمعیت ایران در آستانه انقلاب مشروطه حدود ۵۵٪ در روستاها و ۲۵٪ به حالت چادرنشینی به سر می بردند و تنها ۲۰٪ جمعیت در شهرها زندگی می کردند. از این ۲۰٪ حدود ۲.۵٪ باسواد و کمتر از نیم درصد به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با اروپا آشنایی یافته بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۵).

قدر مسلم، تحقق مشروطه بی پشتوانه تربیت عمومی مردم امکان پذیر نبود و آن چه که می توانست زمینه را برای استمرار آن فراهم آورد تأمل و تفکر اجتماعی حول این مسئله بود. بنابراین اگر طالبوف موجب بی نتیجه شدن سعی مشروطه خواهان در انتقال معنای کلمات را «کله های نارس» مردم می دانست امری بیراه نبود. او مدام در روزنامه ملی، نشریه انجمن تبریز هشدار می داد:

این ملت نجیبه هنوز بیدار نشده یا بیدار شده و هشیار نگشته؛ از بیماری صحت یافته، اما تیمار نیافته؛ آزادی را شنیده، اما لذت او را نچشیده؛ ترازوی صحیحی گرفته، اما صحیح الوزن نکشیده؛ انبار خریده، اما مال التجاره هنوز نچیده (مهاجر، ۱۳۷۸: ۴۳-۴۲).

علاوه بر ناآگاهی عمومی، آن چه وضعیت اجتماعی را بغرنج تر می ساخت، بی خبری و جهالت اکثریت وکلای مجلس از آئین پارلمانی، احساس تزلزل و ناستواری فکری، فرصت طلبی و منفعت طلبی شخصی، دسیسه های دشمنان چه در داخل و چه در خارج مجلس، مخالفت دولت، جمع کردن دست به دست هم داده باعث گردید که بحث های مطرح شده در مجلس سراسر آشفته و پراکنده باشد (ادبیت، ۱۳۵۲: ۱۱۱-۱۰۹). «محمود خان علامیر» (احتشام السلطنه) در خاطرات خود می نویسد:

اکثریت وکلای دوره اول عبارت بودند از اشخاصی که انتخابشان به واسطه اعتماد مردم به زهد و رنج آنها بود؛ جمعی از طلاب و تجار و اصناف، معروف به دینداری در آن مجلس شرکت داشتند که درجه آگاهی و اطلاعشان از مسئولیت مهم وطنی که عهده دار بودند هیچ و در حد حکم صفر بود. اکثر تجار و نمایندگان اصناف و حتی طلاب که به مجلس راه یافتند، همان کسانی بودند که نهضت مشروطه را در تحصن ها و زد و خوردهای با دولتیان رهبری می کردند و اجتماع چندین هزار نفری مردم در سفارت انگلیس را از حیث تأمین آذوقه و لوازم زندگی تدارک و اداره نمودند... چند نفری از

وکلای تهران و دیگر مراکز ایالات و آذربایجان که مرکب از نمایندگان اعیان بودند، کم و بیش اطلاعاتی داشتند، اما نوع و سطح اطلاع آنها اختلاف بسیار داشت (علامیر، ۱۳۶۶: ۶۴۸).

تجربه ناکام مشروطیت، به رغم سهیم شدن مشروطه خواهان در قدرت سیاسی، مبین این نکته بود که جا به جایی قدرت سیاسی در شرایط جهل عمومی از کار فرو بسته مردم گرهی نمی گشاید و ایجاد آگاهی عمومی مهم ترین شرط برای سازماندهی فکری و اجتماعی در درازمدت است. لازمه انقلاب واقعی، تحقق انقلابی در افکار و اندیشه های مردم است تا به واسطه آن بتوان اسباب خوشبختی هیئت اجتماع را فراهم آورد. جملگی آگاهان جامعه به این نکته وقوف یافتند که «اگر صد بار مجلس عالی تشکیل بدهید، مجلس اساسی انتخاب نکنید، مجلس شورای ملی هم منعقد کنید، تغییر اساسی جبری در وضع اداره مملکت به عمل آورید، فتوای جهاد یا تحریم امتعه خارجه از تمام فقها صادر نمائید، باز هم بعد از همه این ها مملکت در همان جا که بود خواهد بود. فقط چیزی که مایه یگانه نجات ایران است تعلیم عمومی است و بس» (کاوه، ۱۹۲۱: ۲).

۴- **نارسایی ساختارهای حقوقی عرض شده:** یکی دیگر از زمینه های بحران در انقلاب مشروطه، نارسایی مواد قانون اساسی و متمم آن در برخورد با اجتماع و شرایط مذهبی و اجتماعی و ذهنیت مردم بود. از آن جایی که قانون اساسی مشروطه و متمم آن برگرفته از قوانین اساسی کشورهای فرانسه و بلژیک بود، حدود مسئولیت وزراء، نحوه نصب وزراء، تفکیک قوا، اختیارات شاه و نفی سلطنت به عنوان موهبتی الهی و مبرا بودن وی از مسئولیت، محل بحث و مناقشه بود (اتحادیه، در: گنجی، ۱۳۷۲: ۸۵۵-۸۵۲). این ابهامات در قانون اساسی و متمم آن به حدی بود که از یک طرف ضمن اعلام حاکمیت ملی بر بنیان نهادن «اداره دیموکراتی» و معین نمودن حقوق ملت تأکید شده بود و از طرف دیگر حقوق سلطنت به همان ترتیب سابق باقی مانده بود. بالطبع با توجه به شرایط اجتماعی کشور و حضور تاریخی نظام پادشاهی مستبد دور از ذهن نبود که این ساختار بتواند دوباره در ساختار سیاسی جدیدی بازتولید شود (مسیحیان که در عصر پهلوی چنین نیز شد).

بنابراین متأثر از این عوامل، هرچند انقلاب مشروطه در ابتدا طلیعه بازسازی ملی تلقی شد، اما به واقع ۱۵ سال آشفتگی و هرج و مرج مستمر را به دنبال داشت. در پایتخت، طبقه جدید روشنفکران که از سوی برخی اقلیت های مذهبی حمایت می شدند، بر سر پاره ای از مسائل حیاتی مانند اصلاحات ارضی، مالیات، نقش مذهب در سیاست، حقوق زنان و موقعیت غیر مسلمانان در ایران به مجادله با سایر نیروهای اجتماعی می پرداختند. متنفذان محلی ایالات از کشمکش های پایتخت استفاده کرده و خود را در برابر حکومت مرکزی تقویت نمودند. جنبش های محلی نظیر جنبش اسماعیل آقا سمیتقو، شیخ خزعل، شیخ محمد

خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی در این مقطع به وقوع پیوستند که به همراه خود موجی از تنش و هرج و مرج را ایجاد می نمود. «محمد تقی بهار» - ملک الشعرا- در توصیف این وضعیت می نویسد:

من از آن واقعه هرج و مرج مملکت ... که هر دو ماه یکبار دولتی به روی کار می آمد و می افتاد و حزب بازی و فحاشی و تهمت و ناسزا گویی مخالفان مطلق هر چیز و هر کس رواج کاملی یافته بود و نتیجه اش ضعف حکومت مرکزی و قدرت یافتن راهزنان و یاغیان در اقصاء کشور و هزاران مفاسد دیگر بود. از آن اوقات حس کردم که مملکت با این وضع علی التحقیق رو به ویرانی خواهد رفت (کسرای، ۱۳۷۹: ۴۱۰).

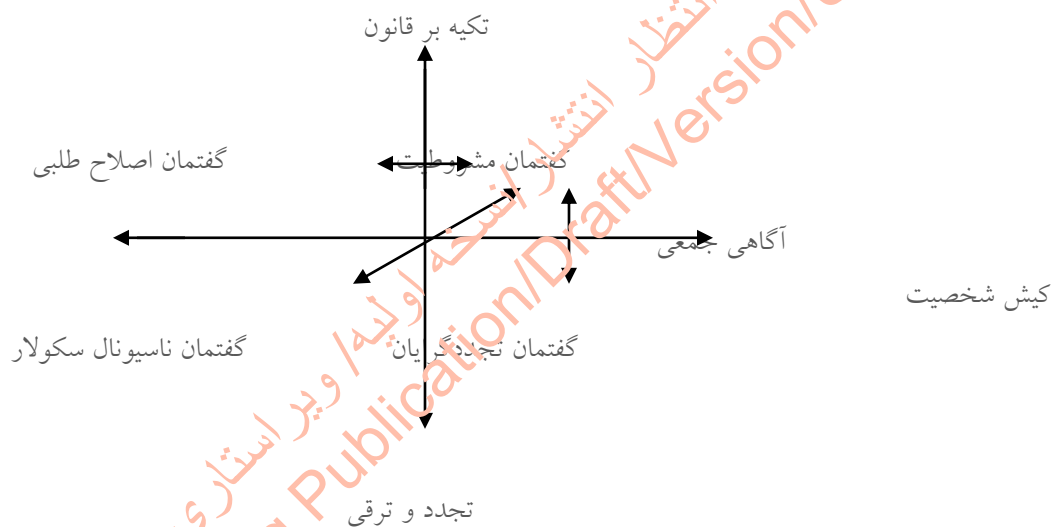
متأثر از چنین شرایطی، بسیاری از مفاهیم و مؤلفه های محوری مندرج در گفتمان مشروطیت نظیر آزادی و برابری اصالت و اعتبار خود را از دست دادند و ضرورتهای جدیدی در راستای حفظ وطن و استقلال کشور مورد توجه قرار گرفت. در واقع، شاید این امر غایت محتوم ناکارآمدی مشروطه در بنیان نهادن دولتی مقتدر بود که میل به ایجاد آنرا در جامعه تقویت نمود. «شاهرخ مسکوب» این واقعیت را چنین تشریح می کند:

در آن روزها درد وطن حس مشترک کسانی بود که فکری در سر و آرزویی در دل داشتند و در جست و جوی راهی بودند تا ایران نیمه جان از بین بستی که در آن افتاده بود به در آید و به ساحل سلامت برسد. در چنین وضعی که بسیاری نگران فرو پاشیدن و از دست رفتن کشور بودند در قیاس با اندیشه آزادی که از خواست های انقلاب مشروطه بود، نظم و بنمای ایران شتاب بیشتری یافت (مسکوب، ۱۳۷۳: ۷).

تناقض اصلی گفتمان مشروطیت در این بود که به رغم در انداختن تلاشی جاری برای طرح تجدید سیاسی و نوسازی نهادهای دولتی، ساختارهای اصلی اجتماع دچار تحول و تغییر نشده بود. همین امر می توانست به بازتولید مجدد استبداد بینجامد. از این رو، بی راه نخواهد بود که برآمدن دولت قتلارگرای رضاخان را ناشی از کاستی های تفکر مشروطه بدانیم. گفتمان سیاسی متجددین با همه ناسازگاری های درونی خود، اندکی بعد از انقلاب مشروطه، موجد شکل گیری گفتمان ناسیونال سکولار در دوره پهلوی اول شد.

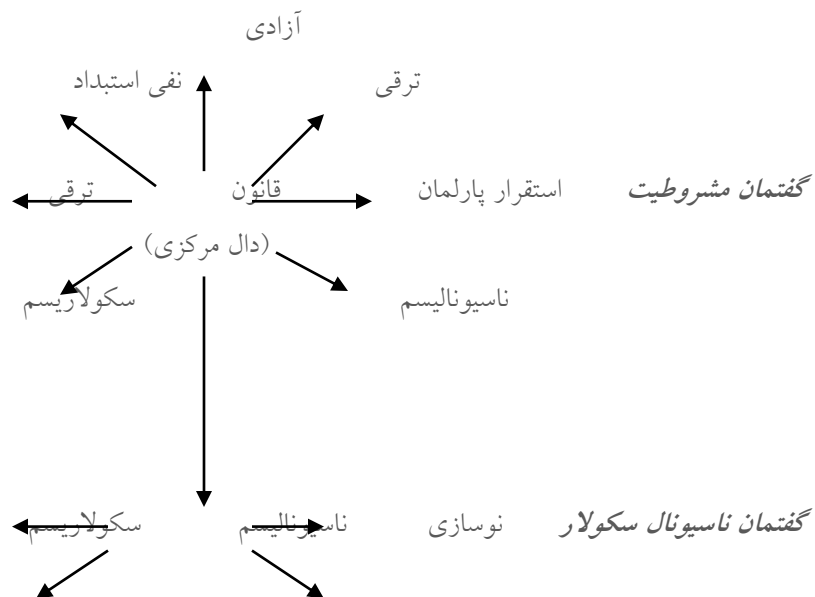
وجود ناهمسازی هایی در هر صورتبندی گفتمانی با دو خصلت کاملاً بارز نگرش سیاسی - ایدئولوژیک، هر یک از این صورتبندی ها را به رغم بازنمایی روایت های خاصی از هویت پذیرای پوشش های پیچیده ای می کند که امکان دگرگونی، تحول ساختاری و بازتولید عناصر دیگر گفتمان های هویتی را در آنها فراهم می آورد. از این رو، به مقتضای زمینه و بستر اجتماعی، تحول در آگاهی یابی عمومی، استعداد های درونی یک متن، عدم تدقیق مفاهیم و سرریز شدن معنا، عمومی نشدن آگاهی، اقتضانات

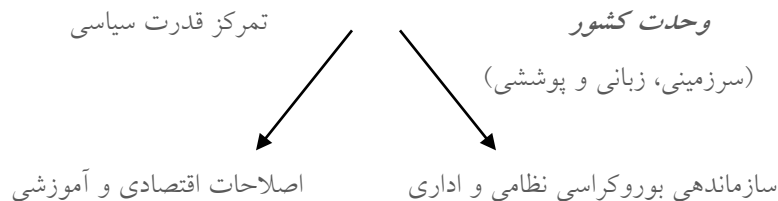
ساختاری و دگرذیسی های صورت گرفته از مرحله نظر تا عمل هر یک از این صورتبندی های گفتمانی را واجد عناصری از گفتمان های دیگر می نماید. این امر به معنای مشابهت یابی، تحویل یا تغییر جنسیت (غلامرضاکاشی، ۱۳۸۵:۴۲۱) منظومه های گفتمانی به یکدیگر است. چنان که شاهد بودیم از دل ناهمسازی های بروزیافته در متن گفتمان مشروطه خواهی که بر آرمان های قانون، آزادی و مشارکت عمومی تأکید داشت، گفتمان ناسیونال سکولار با محوریت وحدت جمعی حول محور سلطان سر بر آورد. از این رو، بی راه نخواهد بود که بگوییم گفتمان سیاسی مشروطه خواهان با همه ناسازگاری های درونی خود، موجب برآمدن دولت اقتدارگرای رضاخان شد.



بر این اساس می توان سیر تطور معنای مفصل بندی های گفتمان مشروطیت و ناسیونال سکولار را بدین صورت نشان

داد:





نتیجه

مواجهه ایران با هویت مدرن همانند همه جوامع دیگر به صورت حضور و مبارزه و مسابقه ای ناخواسته بود که در شرایطی نابرابر رخ داد. در این شرایط، ساختارهای سنتی و از پیش موجود جامعه که قرن ها اصالت و تداوم خود را به رغم همه تحولات و دگرگونی های مقطعی حفظ کرده بود، با تکانه ای شدید مواجه شد که پیش از این هرگز چنین تجربه هویتی رخ نداده بود. جزر و مدهای خروشان این مواجهه ایرانیان را به سوی این نقد تاریخی کشاند که یا باید تسلیم جریان شد، یا مغلوب جسارت های خود. از این رو در برابر افق هویتی جدید، وجهی تراژیک از شناخت در میانه مرزهای بی توجهی - حیرت و سپس تلاش برای شناخت شکل گرفت و به واسطه ارتباط یابی تصادفی با پدیداری که خارج از اراده آنها شکل گرفته بود، به بازنمایی ادراک و تصور حوش از آن پرداختند.

با جدی تر شدن این رویارویی و تبدیل آن به مسئله ای غیر قابل صرف نظر، مسئله ای پیشارویی جامعه ایرانی قرار گرفت که به نحو اساسی سبک زندگی، ادراک و جهت گیری های آنها را تحت تأثیر قرار می داد. به تعبیر شایگان، در میان «دو لبه گاز انبری» (شایگان، ۱۳۷۳: ۹) قرار گرفتند که از یک سو مبین مقاومت ناپذیری گفتمان هویتی جدید بود و از سوی دیگر اضطراب و نگرانی گسترده ای را در راستای حفظ خاطرات جمعی گذشته ایجاد می کرد. ایرانیان در این مرحله به واسطه گذار از شرایط رویارویی مبتنی بر سیاحت، تجارت و نظامی گری، شاهد شکافی هستی شناختی در اطراف دو گفتمان هویتی سنتی و مدرن بودند که در پرتو آن نقاط ارجاع و معنابخش پیشین به نحوی ژرف در معرض تحمّل و دگرگونی قرار گرفته بود. وضعیتی که آنان را در مقابل دو فضای زیست متفاوت با ارزش ها و نگرش های غیر هم سنخ و قیاس ناپذیر قرار می داد. بنابراین، در برخورد و ارتباط تمدن هایی که از هر حیثی ناهم سنخ و قیاس ناپذیر بودند، انتقال معانی و مفاهیم کاری صعب و پرمشقت بود که از عهده ایده های ایدئولوژیک خارج بود. آشنایی روشنفکران ایرانی با مدرنیته از ابتدا با یک «روند کژتابی»^{۱۹} یا «تقلیل گرایی»^{۲۰} همراه شد که نتیجه دوپاره گی معرفت شناختی میان این دو جهان بود که به صورت افتراق میان عقاید و تصورات

¹⁹ . distortion

²⁰ . Reductionism

ظاهر شد و دو جزء رویاروی هم قرار گرفته جز از راه تقلیل و فروکاستن یکدیگر نمی توانند با هم ارتباط داشته باشند. به عبارت دیگر، در این حالت هیچ گونه هم شکلی میان عقیده و مضمون و محتوا وجود ندارد و بروز وضعیت میان ایستمه ای که در آن دو جهان، به سبب تار شدن تصاویری که از هم دارند به هم می خورند و یکدیگر را از شکل می اندازند، از همین جا ناشی می شود.

گفتمان های هویتی مدرن، پس از ورود به حوزه تمدنی ایران پیشاروی کنجکاوان و حسرت زدگانی قرار گرفت که در تلاش بودن در در میانه دو جهان هویتی دارای تاریخ های متفاوت به وضعیت خود/دیگری آگاهی یابند. در این چارچوب در ضربآهنگ های تضاد میان دو عالم و تمدن موجودیتی دو پاره ظهور نمود که به دلیل قصور در فهم «نگاه شکسته» (شایگان، ۱۳۸۰: ۲۱۰) و اعوجاج در اندیشه بیشتر به سمت نوعی جهش روی آورد تا بتواند در میانه دو تاریخ بایستد و در رفت و برگشتی زمانی تفسیری نو از جایگاه خود عرضه کند. در این شرایط، گفتمان هویتی مدرن در اغلب جوامع دیگر (نظیر ایران) در قالبی ایدئولوژیک و در ارتباط با مسائلی نظیر «اقتدارمندی» فرمول یا دکترین مورد نظر، فراهم نمودن میزانی از اجماع حامیان، تجویز رفتارهایی متناسب با عقاید و خواسته ها، تعمیق احساسات و عواطف و تقویت تعهد اجتماعی در میان حاملان ایدئولوژی مورد تحلیل قرار گیرد. در ایدئولوژی است که جامعه از خود تصویری پیدا می کند و وضعیت و موقعیت خود را تعریف می کند و در عین حال آرمان ها و خواسته های خود را بیان می نماید. ایدئولوژی در آن واحد هم از ارزش ها و موقعیت الهام می گیرد و سعی می کند تا میان آنها همبستگی ایجاد کند و هم از الگرمای فرهنگی، هنجارها و نهادها نشأت می گیرد.

در این معنا وجه ایدئولوژیک گفتمان های هویتی به گونه ای خاص فراهم آورنده مشروعیت، تعهد و مشارکت سیاسی با تلاش برای دستیابی به دو هدف است: تفسیری از روابط قدرت موجود، و طرح مجموعه اقداماتی برای تغییر آنها. در این وضعیت، گفتمان های هویتی پیش رو که ماهیتی سیاسی - تجهیزیتی یافته اند، برای ایجاد یک بنیان سیاسی جدید، «دستور کار سیاسی»^{۲۱} متفاوت و کنونی های سیاسی متمایز به کار گرفته می شوند و خود جنبه ای از یک طرح و برنامه سیاسی برای درانداختن (طرح) هژمونی غالب هستند. بنابراین، خصلت بارز جوامعی که در آنها هویت مدرن در چارچوب مرزهای ایدئولوژیک ترسیم می شود، این است که در عین آنکه درصدد نزول رحمتی بر «جان پریشان» موطن خویش اند، کمتر امکان آشنایی ژرف با فرهنگ، تاریخ و اندیشه های خود و دیگری را می یابند. حتی اگر در تلاش برای آشنایی فکری جد و جهدی بنمایند از آن جایی که این آشنایی در شرایطی اضطراب زا و پرشتاب صورت

²¹ Political agenda

گرفته است اغلب روایتی سطحی، مغشوش و ابزاری انعکاس می یابد که حاصلی جز ظهور اسکیزوفرنی هویتی و بودن در مرزهای تعلیق به بار نمی آورد. در چنین وضعیتی فکر و اندیشه محمل و موضوعی ندارد زیرا به واسطه فقدان تفکر انتقادی چارچوبه های موجود، نه قرابتی با میراث هویتی خویشتن خود دارند و نه توانسته اند بر اساس تفکری تحلیلی دیگری را بشناسند. از این رو چنان که دیدیم روشنفکران ایرانی با نوعی سیاست زدگی که درمان همه دردهای مزمن ایران را سیاسی می دانست، به جای آنکه به بحث پیرامون مبانی فلسفی - نظری مدرنیته و چگونگی جمع میان دو گفتمان هویتی سنتی و مدرن و رفع تنش های ناشی از آن پردازند، به نوشتن رساله های ایدئولوژیک - سیاسی همت گماشتند و مشکلات اجتماعی - فرهنگی نیز از مجرای مباحث سیاسی مورد توجه قرار گرفت.

به طور کلی آن چه در دوگمان هویتی مشروطه و ناسیونال - سکولاریسم پهلوی اول بروز یافت، بیشتر متأثر از نگاهی سیاسی - ایدئولوژیک بود که کمتر مجالی برای شناخت دستگاه فلسفی مدرنیته و مبانی فکری آن باقی می گذارد. هر چند به اوضای ضرورت های موجود نوسازی²² در جامعه ایران تأثیرات و پیامدهای محسوس و عینی تری به دنبال می داشت، اما مشکل آن جا بود که پی جویی نوسازی بدون توجه به مبانی هویتی مدرن به معنای عدم توجه به تجالفاها، توافقات، همسازی ها و تعارض های احتمالی موجود در فرایند انطباق و الگوگیری بود. این امر موجب بحرانی مضاعف در قالب بن بست شناخت خود (خود آگاهی) و ناتوانی در شناخت دیگری (دیگر آگاهی) گردید. حاملان و واضعان گفتمان های ایدئولوژیک مدرن در ایران از آن جایی که ادراک خود را بر پایه خوشه چینی از برخی مفاهیم و رد برخی مفاهیم دیگر، تفسیر ابزاری از توانمندی های عینی مدرن، در مهم تر از همه نفی مطلق سنت قرار دادند؛ مدرنیته را به عنوان کلیتی ثابت، لایتغیر و واحد پنداشتند که امکان هیچ بحث و گفتگویی پیرامون مشروعیت آن وجود ندارد. مسیری که با واسازی سنت، بدون پی نهادن مبانی فکری ایجابی جدید، تلاش در استقرار نهادهای اجتماعی مدرن بدون توجه به مبانی آنها، نفی مطلق اندیشه هر نوع الگوی بدیل در برابر هویت مدرن، نا هم سنجی ذهنیت و هویت اجتماعی، روایتی پرتناقض را از رویارویی متجددین با مدرنیته عرضه می کند. این رویکرد به معنای نادیده گرفتن سطوح مختلف و مراتب گوناگون فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هویت مدرن و محروم کردن خود از گزینش فکری و طرح پرسش های بنیادین در فهم نسبت خود با دیگری است. هیمنه و سلطه غربی سازی و اروپا نگری - که مترادف با مدرنیته دانسته می شد - چنان بر روح و روان روشنفکران ایرانی سایه افکند که امکان تصور بدیلی دیگر به عنوان نقطه ارجاع نهایی را غیر ممکن می ساخت.

22. Modernization

نتیجه آن که خواسته یا ناخواسته زیست جمعی ما ایرانیان در ارتباط با فضای هویتی مدرن قرار گرفته است. برای جلوگیری از استمرار بحران هویت و برای رسیدن به وضعیتی متعادل باید تلاش نمود تا میان ذهنیت و هویت خودمان و گفتمان هویتی مدرن نوعی تناسب و تعادل روحی و فرهنگی برقرار کنیم. این امر مستلزم اتخاذ نگرشی انتقادی و تلاش برای سامان دادن مجدد شیوه تفکر و نحوه بودن ما در ارتباط با پدیدارهای پیرامونی و از جمله مدرنیته است. حضور زنده و زاینده در دنیای جدید نیازمند پشتوانه ای از آئین و اندیشه نو و تأملی جدی در مدرنیته است که بتواند با فراگذشتن از مرزهای شناخت ایدئولوژیک در دو قالب نئی، تقلید پشتوانه فکری استواری را بر پایه اندیشه عقلی و فلسفه سیاسی برای تأسیس خودآگاهی و تأمل در خود فراهم آورد. در این وضعیت با مدد گیری از نوعی نگاه نقادانه در اندیشه و رفتار، ذهن با مراجعه دائم به واقعیت و بازسازی مداوم رابطه اش با جهان به درک جدیدی دست پیدا می کند و با گذار از موقعیت انفعالی به عنوان فاعل شناسا نحوه رابطه خود را با موضوع شناسایی تغییر داده و در موقعیت جدیدی قرار می گیرد. هر چند اگر حتی چنین اندیشه ای نیز واقعیت یابد، در فرایند دگردیسی گفتمان های هویتی از مرحله نظر تا عمل، بنیادهای و چالش‌هایی نظیر بحران متون (ناتوانی در ارائه بنیان‌های تئوریک هویتی)، بحران مفاهیم (ناتوانی در تعیین و تدقیق مفهومی)، بحران عمل (ناتوانی در ترسیم سازمان‌های منطبق با اهداف خویش) و ناتوانی در ترسیم نوعی وحدت هویتی عام معضلاتی است که پیش روی آنها خواهد بود.

منابع

- اتحادیه نظام مافی، منصوره. «نخستین دهه انقلاب مشروطه ایران: ۱۳۲۴-۱۳۳۴ ه.ق» در: اکبر گنجی. *سنت و تجدد (مجموعه مقالات)*. جلد دوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳
- *اختر*، سال اول، ش ۳، ۱۲۹۲ ه.ق
- *آبراهیمان*، یرواند (۱۳۸۴). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی
- *آبراهامیان*، یرواند (۱۳۷۶). *مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی ایران*. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: نشر شیرازه
- *آجودانی*، لطف‌الله (۱۳۸۳). *علما و انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: اختران
- *آجودانی*، ماشاء الله (۱۳۸۵). *یار مرگ یا تجدد: دفتری در شعر و ادب مشروطه*. چاپ سوم. تهران: نشر اختران
- *آجودانی*، ماشاء الله (گفتگو). «تجددخواهی در ایران». *رادیو بی بی سی*. شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۴ برابر با ۱۴ می ۲۰۰۵
- *آجودانی*، ماشاء الله «روشنفکر، شزویت و امروز». *ماهنامه کلک*. ش ۱۵۶. شهریور و مهر ۱۳۸۴. ش ۱۹
- *آجودانی*، ماشاء الله. «اجتماعیون عامیون». *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. ش ۲۲۷-۲۳۰. مرداد-آبان ۱۳۸۵
- *آدمیت*، فریدون (۱۳۵۵ الف). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*. تهران: انتشارات پیام
- *آدمیت*، فریدون (د). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*. تهران: انتشارات پیام
- *آدمیت*، فریدون (۱۳۵۲). *مقالات تاریخی*. تهران: انتشارات شبگیر
- *آشوری*، داریوش (۱۳۷۷). *ما و مدرنیته*. تهران: موسسه فرهنگی صراط؛
- *بشیریه*، حسین (۱۳۸۰). *موانع توسعه سیاسی در ایران*. تهران: گام نو
- *بیگدلی*، علی. «مبانی نظری مشروطه». *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*. ش ۲۳. تابستان ۱۳۸۴
- *تاجیک*، محمدرضا (۱۳۸۳). *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*. تهران: فرنگ گفتمان
- *جمال زاده*، محمدعلی. «سیدحسن تقی زاده». *مجله یغما*. سال ۱۹. ش ۱۱. بهمن ۱۳۶۵
- *دولت آبادی*، یحیی (۱۳۶۱/۱۳۷۱). *حیات یحیی*. سه جلد. تهران: عطار
- *سایکس*، سرپرسی سایکس (۱۳۶۲). *تاریخ ایران*. ترجمه محمدتقی فخرداعی. تهران: انتشارات علمی
- *سیف زاده*، سیدحسین (۱۳۷۹). *مدرنیته و نظریه های جدید در علم سیاست*. تهران: نشر دادگستر
- *شایگان*، داریوش. «تعطیلات در تاریخ». *فصلنامه گفتگو*. ش ۶. زمستان ۱۳۷۳
- *شعبان زاده*، بهمن. «کسروی و اندیشه یکپارچگی ملی» *گفتگو*، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۷۹
- *طالبوف*، میرزا عبدالرحیم. «نظر طالبوف درباره مشروطیت». *ماهنامه نقد و بررسی کتاب فرزاد*. مرداد ۱۳۸۲. ش ۴
- *طباطبایی*، سیدجواد (۱۳۸۲). «رویارویی های ایران و غرب» در: *غرب شناسی*. به اهتمام محمد توحید فام. تهران: انتشارات باز
- *طباطبایی*، سیدجواد. «تأملی درباره ایران». *ناقد*. ش ۲. فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳
- *طباطبایی*، سیدجواد. «تأملی درباره ایران». *ناقد*. ش ۲. فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳
- *علامیر* (احتشام السلطنه)، محمودخان (۱۳۶۶). *خاطرات احتشام السلطنه*. به کوشش محمد مهدی موسوی. تهران: انتشارات زوار

- عنایت، حمید (۱۳۷۰). *سیری در اندیشه سیاسی عرب*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر
- عنایت، حمید (۱۳۸۰). *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات خوارزمی
- عنایت، حمید (بی تا). *شش گفتار درباره جامعه و دین*. تهران: انتشارات موج
- غلامرضا کاشی، محمدجواد (۱۳۸۵). *نظم و روند تحول گفتار دموکراسی در ایران*. تهران: گام نو
- قاجار، جلال‌الدین میرزا (۱۲۸۵ه.ق). *نامه خسروان*. طهران: چاپ سنگی. جلد اول
- *قانون*، نمره ۱۷، بی تا
- *قانون*، نمره اول، غره رجب ۱۳۰۷
- *قانون*، نمره پنجم، غره ذی القعدة ۱۳۰۷ه.ق
- *قانون*، نمره دوم، غره شعبان ۱۳۰۷
- *قانون*، نمره سی و ششم، بی تا
- *قانون*، نمره سیزدهم، بی تا
- *قانون*، نمره ششم، غره ذی حجه ۱۳۰۷
- *قانون*، نمره هفتم، بی تا
- *کاوه*، سال دوم، دوره جدید، ۱۰ آوریل ۱۹۲۱، ش ۴
- کسرابی، محمدسالار (۱۳۷۹). *چالش سنت و مدرنیته: از شروط تا ۱۳۲۰*. تهران: نشر مرکز
- محمد توحید فام (به اهتمام). *غرب شناسی*. تهران: انتشارات باز
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳). *داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع*. تهران: فرزانه روز
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۹). *تاریخ‌نگاری، ایدئولوژی‌پردازی و ضرورت تولید اندیشه بومی: آینده اندیشه سیاسی غرب در ایران*. پژوهش سیاست نظری و تابستان و پاییز. شماره ۸: ۲۲-۱.
- مهاجر، ناصر. «تکفیر طالب تبریزی: نمودی از ستیز میان مشروطه و مشروعه». *نقطه*. سال چهارم. ش ۹. تابستان ۱۳۷۸
- مهاجر، ناصر. «تکفیر طالب تبریزی: نمودی از ستیز میان مشروطه و مشروعه». *نقطه*. سال چهارم. ش ۹. تابستان ۱۳۷۸
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۰). *تضاد دولت و ملت*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۴). *اقتصاد سیاسی ایران*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. چاپ نهمم. تهران: نشر

مرکز

منابع انگلیسی

- Abrahamian, Ervand (1979). «The cause of The Revolution in Iran». *International Journal of Middle East Studies*. No 10.:381-414
- Bakhsh, Shaul (1978). *Iran, Monarchy, Bureaucracy and Reform under Qajar; 1858-1896*. London: Ithaca press

- Bakhash, Shaul (1989). Historical Setting. In; *Iran: A Country Study*. Fourth ed. Washington: Library of congress
- Ghods, M.Reza (1989). *Iran in Twentieth Century*. Boulder. Lynne Reinner Publishers.
- Keddie, Nikki.R (1983). *An Islamic Response to Imperialism*. California: University of California Press
- Keddie, Nikki.R (1999). *Qajar Iran and the Rise of Rezakhan*. California: Mazda Publisher
- Kedourie, Elie (1993). *Nationalism*. Oxford: Blackwell
- STORR, A. (1983), Individuation and the Creative Process. *Journal of Analytical Psychology*, 28: 329-343. <https://doi.org/10.1111/j.1465-5922.1983.00329.x>
- Yapp, Malcolm E (1977). 1900-1921: The Last Years of the Qajar Dynasty. In: *Twentieth Century Iran*. Edited by hossein Amir Sadeghi. London: Heinemann

پنجاه و نهمین شماره انتظار انتشار اولیه / ویر استاری نشده
Accepted/Awaiting Publication/Draft/Version/Unedited

The Constitutional Revolution and the Idea of the National State within the Framework of Constitutional Monarchy: A Reflection on the Outcome

Aliashraf Nazari

Professor at Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
aashraf@ut.ac.ir

Abstract

The Constitutional Revolution was the reflection of the first comprehensive national movement in Iran's contemporary history. By creating a form of general consensus, it managed to transcend the boundaries of traditional identity, initiating a movement towards achieving a new political identity based on the rejection of despotism, the demand for law, the establishment of modern institutions, the creation of a form of historical self-awareness, the pursuit of progress, the realization of freedom, and the establishment of equality. In fact, with the advent of the Constitutional Revolution, in addition to the emergence of diverse identity discourses — whose internal discursive concepts sometimes appeared completely contradictory to one another — a coalition was formed at the national level that placed before Iranians a new experience.

The main question of this article is: What was the internal discursive nature of the Constitutional Revolution, and what were its outcomes? The hypothesis of the article is that the profound penetration of concepts derived from the first wave of modernity into the structural dimensions of Iranian society — which manifested itself in the form of liberal constitutionalism and the establishment of parliamentary democracy — along with political initiatives and innovations, and the formation of new parties and political groups, led to the emergence of a modern pattern of political activity and the direction of political actions and efforts aimed at limiting the monarch's arbitrariness, redressing the wrongs of the nobility and princes, preventing landowners from encroaching upon the rights and freedoms of the people, and striving for the realization of awareness, freedom, and equality.

At this juncture, with the creation of a kind of political-social transformation distinct from previous eras, we witness the formation of new processes whose internal discursive elements exhibit a kind of incongruity, asynchrony, and non-conformity with traditional discourse. This endows the

Constitutional Revolution with characteristics that allow it to be regarded as "the boundary between old and new Iran." Constitutionalism is the point of departure for a movement in which the effort to transform traditional attitudes, perceptions, and the relations arising from them, along with the initiation of modern ideas and institutions, markedly draws a line of distinction between traditional and modern conceptions and stances.

Keywords: Constitutional Revolution, Monarchy, Iran, Law, Freedom

پنیرفته نشده/در انتظار انتشار اولیه/ویراستاری نشده
Accepted/Awaiting Publication/Draft/Version/Unedited